



۲۰۵

گفت‌وگوی جهانی

حرفه‌ی جامعه‌شناسی

زیگموند باومن

ایزابلا بارلینسکا کیست؟

تامارا کای

sesame street

هربرت دوسینا

ریو + ۲۰

< فمینیسم و نئولیبرالیسم

< فعالیت‌های فمینیستی در اوکراین

< ناامنی در آمریکای لاتین

< طبقه‌ی متوسط سیاه در کلمبیا

< وضعیت واقعی جامعه‌شناسی در روسیه

< جامعه‌شناسی بریتانیا در زمانه‌ی ریاضت

< کنگره‌ی یوکوهاما

< حراج دانشگاه‌های ایتالیایی

< انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در سازمان ملل؛ جرم و عدالت

< عکس‌نوشته؛ تله‌ی مرگی برای مهاجران

< سردیبری Symposium؟

جامعه‌شناسی به مثابه حرفه

ماکس وبر سخنرانی‌های هوشمندانه و الهام‌بخش خویش، «علم به مثابه حرفه» و «سیاست به مثابه حرفه»، را با دعوت دانشجویان مونیخی در سال‌های ۱۹۱۷ و ۱۹۱۹ ارائه داد. او تمام تجربه‌ی زندگانی‌اش را، به‌عنوان یک دانشمند و یک سیاست‌مدار، در این سخنرانی‌ها جاری ساخت و یک جامعه‌شناسی حرفه (sociology of vocations) را به وجود آورد اما مستقیماً حرفه‌ی جامعه‌شناسی (vocation of sociology) را بررسی نکرد. گفتگوی جهانی از میراث او بهره می‌برد تا مجموعه‌ای جدید را با نام «جامعه‌شناسی به مثابه حرفه» آغاز نماید.

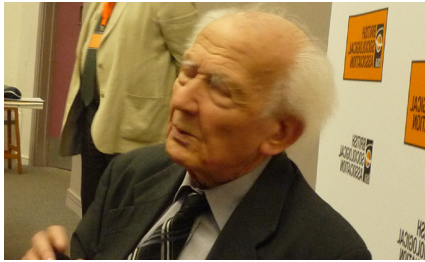
به شیوه‌ای کاملاً به‌جا و مناسب، با زیگموند باومن آغاز کردیم که بیش از اندازه با تقسیم‌ویر میان دانش و سیاست همخوانی دارد. برخلاف وبر، برای باومن علم، امروزه به شیوه‌ای بسیار آسان در شکل عقل‌مدیریتی به سیاست بدل می‌شود، درحالی‌که سیاست از قدرت جدا شده است. بنابراین، از نظر باومن، جامعه‌شناسی باید با باز کردن فضای گفتگوی دو جانبه در عرصه‌ی عمومی، از تقسیم میان دانش و سیاست فراتر رود.

چنین گفتگوی آزادی در این شماره با توصیف همکار جامعه‌شناس لهستانی [مان]، ایزابلا بارلینسکا، از جامعه‌ی مدنی در دوره‌ی اتحاد، توصیف تمارا کای از سازگاری حاصل‌شده در [برنامه‌ی] Sesame Street با سیاست و فرهنگ کشورهای مختلف و همچنین درخواست کوچکی هاسه‌گاوا از جامعه‌شناسی ژاپن برای حمایت از گفتگوی عمومی درباره‌ی خطر قدرت هسته‌ای، تأیید شده است. مدتی طولانی است که فمینیست‌ها گفتگوی عمومی را برای اعتراض به به‌حاشیه‌راندن زنان و اقلیت‌های جنسی ترویج کرده‌اند و اینجا تمارا مارتسنیوک سیاست‌های خیابانی پرمعنی فمینیسم در اوکراین را توصیف می‌کند. در پایان، این گفتگوی میان دانش و جنبش‌های اجتماعی است که هربرت دوسینا در کنفرانس اخیر سازمان ملل درباره‌ی توسعه‌ی پایدار (ریو + ۲۰) گم‌شده می‌بیند، جایی که، به جای آن [گفتگو]، دانشمندان یک بی‌طرفی ممتاز و خاص را برای دستیابی به قدرت، ادعا کرده‌اند؛ خرد بسیار تکنوکراتی که باومن تحقیر می‌کند.

باومن می‌نویسد ما، به‌ویژه اکنون، در زمان شناوری که به وسیله‌ی عدم قطعیت و ناامنی تعریف می‌شود، به گفتگو نیاز داریم. مقاله‌های ما در این شماره، سرشار از دغدغه‌ی اوست: احساس عمیق ناامنی در آمریکای لاتین (کسلر)؛ پیامدهای نژادپرستی برای کلمبیایی‌های آفریقایی‌تبار (ویروس)؛ تلاش سازمان ملل برای کنار آمدن با خشونت علیه مهاجران (باربرت) و اینکه چگونه ایالات متحده در این خشونت دست دارد (السیوگلو). رومانوفسکی و توشچنکو به جامعه‌شناسی روسی جدیدی اشاره می‌کنند که از پس ناامنی اقتصاد پسا شوروی برمی‌آید. در پایان، در بسیاری جاها همان‌گونه که کورادی درباره‌ی ایتالیا توصیف می‌کند، پرکاری در شرایط فعلی، دانشگاه‌ها و دانشجویان و دانشکده را به یک اندازه، در کام خود فرو می‌برد. مادامی که جامعه‌شناسی این ناامنی‌ها را مستند می‌کند، مادامی که این ناامنی‌ها اعتراض به همراه داشته باشند، همان‌گونه که قطعاً دارند، امید گم نشده است.

وبر سرشار از بدبینی درباره‌ی آینده، «شب قطبی تاریکی یخبندان»، که در پی شکست آلمان در جنگ جهانی اول رخ داد، همچنان «سیاست به مثابه حرفه»‌اش را با شکوفایی خوشبینانه‌ای به پایان می‌برد: برای دستیابی به ممکن، ضروری است که در جستجوی ناممکن باشیم. ارائه کردن و بیان داشتن غیرممکن به گونه‌ای که گویی دسترس‌پذیر بوده است، یکی از شکوهمندترین وظایف جامعه‌شناسی است و به شیوه‌ی طعنه‌آمیزی، دانش را به سیاست و سیاست را به دانش برمی‌گرداند. بنابراین، امروز، موضوع وبر و باومن مشترک است.

گفتگوی جهانی پنج بار در سال و به ۱۳ زبان منتشر می‌شود و در سایت انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی قابل دسترسی است. نوشته‌های خود را به مایکل بورووی ارسال کنید: burawoy@berkeley.edu



درباره‌ی حرفه‌ی جامعه‌شناسی در عصر مدرنیته‌ی سیال. در این ستون جدید درباره‌ی «جامعه‌شناسی به مثابه حرفه»، زیگموند باومن، مفسر نمادین مدرنیته‌ی ما، مشخص می‌کند که جامعه‌شناسی برای او چه معنایی دارد، چه مسیرهایی را باید در پیش گیرد و از چه باید بپرهیزد.



ایزابلا بارلینسکا کیست؟ در این مصاحبه، ایزابلا بارلینسکا تاریخچه‌ی نخستین حضورش در انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی را تعریف می‌کند و چگونگی تبعید از لهستان، در دوره‌ی پس از اتحاد، پیش از جذب شدن در انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، را بازگو می‌نماید.



آموزش کودکان در طولانی‌ترین خیابان جهان. تمارا کای فرایند گفتگو و انتقال فرهنگی را که Sesame Street، برنامه‌ی تلویزیونی آموزشی بسیار محبوب کودکان، به کشورهای بسیاری آورده است، توضیح می‌دهد.

< این شماره:

۲	سرمقاله: جامعه‌شناسی به مثابه حرفه
۴	درباره‌ی حرفه‌ی جامعه‌شناسی در عصر مدرنیته‌ی سیال زیگموند باومن، انگلستان
۶	ایزابلا بارلینسکا کیست؟ مصاحبه با دبیر اجرایی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، اسپانیا

< مذاکره درباره‌ی آینده

۱۰	آموزش در طولانی‌ترین خیابان جهان تامارا کای، دانشگاه هاروارد، ایالات متحده‌ی آمریکا
۱۲	جانبداری در ریو+۲۰ هربرت دوسینا، فیلیپین

< فمینیسم امروز

۱۵	فمینیسم و نئولیبرالیسم سیلویا والبا، انگلستان
۱۷	فعالیت‌های فمینیستی اوکراین تامارا مارتینسویک، اوکراین

< قشربندی در آمریکای لاتین

۱۹	سطوح فزاینده‌ی ناامنی در آمریکای لاتین گابریل کسلر، آرژانتین
۲۱	طبقه‌ی متوسط سیاه در کلمبیا مارا ویوروس، کلمبیا

< جامعه‌شناسی‌های ملی

۲۳	درباره‌ی وضعیت واقعی جامعه‌شناسی در روسیه ان.وای. رومانوفسکی و ژ. ت. توشچنکو، روسیه
۲۵	جامعه‌شناسی بریتانیا در زمانه‌ی ریاضت جان دی. برور، انگلستان
۲۶	کنگره‌ی یوکوهاما: پلی به سوی جهانی برابرتر کویچی هاسه‌گاوا، ژاپن
۲۸	حراج دانشگاه‌های ایتالیایی لورا کورادی، ایتالیا

< ستون‌های ویژه

۳۰	انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در سازمان ملل؛ جرم و عدالت جزائی روزمای باربرت، ایالات متحده‌ی آمریکا
۳۱	آیا به سردبیری مجله‌ی ISA eSymposium علاقمند هستید؟ جنیفر پلات، انگلستان
۳۲	عکس‌نوشته؛ تله‌ی مرگی برای مهاجران امینه فیدان السیوگلو، ایالات متحده آمریکا

< شورای سردبیری:

سردبیر:
مایکل بورووی.

سردبیران اجرایی:
لولا بوسوتی، آگوست باگا.

همکاران تحریریه:
مارگارت آبراهام، تینا اویس، راکاثل سوسا، جنیفر پلات، رابرت ون کریکن.

سردبیران مشاور:
ایزابلا بارلینسکا، لوئیس شوول، دیلک سینداگلو، تام دووایر، جان فرینز، سری حنفی، خایمی خیمینز، هبیبول کاندکر، سایمون مپادیمنگ، ایشوار مودی، نیکیتا پوکروسکی، اما پوریو، یوشیمیچی ساتو، ویناتا سینا، بنجامین تییرینا، چین-چان بی، النا زدرامیسلاوا.

ویراستاران منطقه‌ای

جهان عرب:
ساری حنفی و منیر السعیدانی.

برزیل:
گوستاو تانیگوتی، جولیان تانچ، پدرو مانچینی، فابیو سیلوا تسوندا، سلیا دا گراکا آریباس، آندریزا گالی، رناتا بارتو پریتورلن.

کلمبیا:
ماریا خوزه آلوارز ریوادولا، سباستین ویلمیزار سانتاماریا، آندرس کاسترو آروجا.

هند: ایشوار مودی، راجیو گوپتا، راشمی جین، یودی سینگ.

ایران:
ریحانه جوادی، شهراد شهوند، ساغر بزرگی، فاطمه مقدسی، نجمه طاهری.

ژاپن:
کاراهیسای نیشیهارا، ماری شیبای، کوسوکو هیمنه، تاموهیرو تاکامی، یوتاکا ایوادیتسه، کازاهیرو ایکدا، یو فوکودا، میچیکو سامبه، تاکاکو ساتو، شوهی اواگاوا، تومویوکی ایده، یوکوهوتا، یوسوکه کوساکا.

لهستان:
میکولاژ میرزژوسکی، کارولینا میکولاژوسکا، جاکوب روزنهام، کامیل لیپینسکی، مایکال چلمینسکی، امیلیا هودزینسکا، جولیا لگات، آدام میولر، وختک پرچوک، آنا پیکتوسکا، زوفیا ولودارسزیک.

روسیه:
النا زدراوو میسلووا، آنا کادنیکووا، النا نیکوفورووا، آسجا ورونکووا.

تایوان:
جینگ-مو آهو.

ترکیه: آیتول کاساپوغلو، نیلای چاپک کایا، گونور ارتونگ، یونکا اوداباش.

مشاوران رسانه ای: آنی لین، خوزه ریگوئرا



< درباره‌ی حرفه‌ی جامعه‌شناسی در عصر مدرنیته‌ی سیال

زیگموند باومن، دانشگاه لیدز، بریتانیا

زیگموند باومن به نماد جامعه‌شناسان مدرنیته تبدیل شده است. او در سال ۱۹۲۵ در شهر پوزنان لهستان متولد شد و سال‌های سال، یک کمونیست متعهد بود. وی جامعه‌شناسی برجسته در دانشگاه ورشو بود و در سال ۱۹۶۸ به خاطر پاکسازی‌های ضد یهودی وادار به ترک آنجا شد. باومن در سال ۱۹۷۱ در دپارتمان جامعه‌شناسی دانشگاه لیدز کرسی استادی گرفت و هنوز در آنجا مشغول به کار است. کتاب‌های وی در دهه‌ی ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ موجب شهرت او شدند. او در این کتاب‌ها به نقد مدرنیته، به‌مثابه نوعی عقلانیت و سواس‌گونه، پرداخت که تجلی آن در هولوکاست و استالینیسم و همچنین در ناتوانی عقلانیت در ایجاد ارتباط با غیرخودی‌ها مشهود است. باومن در یکی از کتاب‌های مهم خود، تحت عنوان *قانون‌گذاران و مفسران*، به راه‌های پیچیده‌ای می‌پردازد که روشنفکران به آنها مقید هستند و نحوه‌ی رهایی آنها از عقلانیت مدرنیته را بررسی می‌کند. او در آثار اولیه‌ی خود به نقد مدرنیته‌ی عالی می‌پردازد و بعداً آن را مدرنیته‌ی متصلب سلسله‌مراتب و مقررات می‌خواند. اما آثار ده سال اخیر وی، پیوسته درباره‌ی مدرنیته‌ی سیال بوده‌اند؛ یعنی جهانی که مشخصه‌ی آن عدم قطعیت و ناامنی بی‌سابقه است. هر روز بر حجم آثار و میزان پیش‌گویی و نفوذ باومن افزوده می‌شود. او شایسته‌ی افتتاح ستون جدید ما تحت عنوان «جامعه‌شناسی به‌مثابه یک حرفه» است.



جان برور، زیگموند باومن، رئیس انجمن جامعه‌شناسی بریتانیا را معرفی می‌کند. لیدز، ۱۲ آوریل، ۲۰۱۲.

چندانی در پیروی از مسیرهای جهان متغیر احساس نمی‌کند. ممکن است، همان‌طور که مایکل بورووی و دیگران پیش‌بینی کرده‌اند و سخنگویان وظیفه‌شناس حرفه‌ی جامعه‌شناسی بیش از یک دهه پیش به ما هشدار دادند، این کوتاهی باعث قطع ارتباط این حرفه و رابطه‌ی آن، با عرصه‌ی تغییر یافته‌ی عمومی زمانه‌ی ما شود.

شیوه‌ها و ابزارهای مورد استفاده در دانشگاه‌های ما نوعی سپر محافظتی در برابر چنین فراخوان‌هایی است: این فراخوان‌ها فوری و ضروری هستند. ممکن است جامعه‌شناسی به‌علت رویه‌های پذیرفته‌شده‌ی درجه‌بندی، ارتقاء، چرخش مناصب، خودتکمیلی و خودبازتولیدی، به‌صورت نامحدود به شکل و سبک فعلی خود وفادار بماند، «جهان متغیر» را فراموش کند و به‌خاطر شکل و سبک، به خواسته‌های

تقریباً یکصد سال پیش، در دوران اوج مدرنیته‌ی متصلب (که به ایجاد یک نظم اجتماعی فارغ از احتمالات و اشکالات دایماً موجود در جوامع غربی، از زمان پایان «رژیم باستان» و آغاز مدرنیزاسیون اجباری، و سوسه‌آمیز و اعتیادآور متعهد بود، جامعه‌شناسی وارد محوطه‌ی دانشگاه‌ها شد و وعده داد که در خدمت عقل مدیریتی خواهد بود که مسئولیت ایجاد نظم را بر عهده داشت. تقریباً یکصد سال بعد، دانشگاهی که جامعه‌شناسی در آن در کمال امنیت، جا خوش کرده، تحت فشار و اجبار و امر نیروهایی است که می‌خواهند آن را در خدمت «منافع کسب‌وکار» قرار بدهند؛ چراکه این منافع مورد توجه عقل مدیریتی روزآمد قرار گرفته است. ممکن است شعارها و استدلال‌ها به‌طور درخور ملاحظه‌ای تغییر کرده باشند، اما راهبردها و اهداف ضمنی تحقیق و تدریس تغییر نکرده‌اند. در نتیجه، جامعه‌شناسی دانشگاهی ضرورت

تلاش برای تجسم و استقرار دوباره‌ی آن در قالب سیاست فرهنگی در خدمت آزادی بشری بستگی دارد.

و چگونه چنین چیزی را محقق کنیم؟ از چه راهبردی پیروی کنیم؟ در واقع، این راهبرد شامل نوعی ورود به گفتگو با «باورهای رایج» (doxa) یا «آگاهی کنشگر» (که جامعه‌شناسی، همگام با عقل کهنه‌ی مدیریتی، ارزش شناختی را انکار کرده و در پی «آگاه کردن»، «ریشه‌کنی» و «اصلاح» آن بوده) و ضمناً رعایت اصول پیشنهادی ریچارد سِنِت در مقاله‌ی وی درباره‌ی معنای فعلی «انسان‌گرایی»، یعنی تشریفات نداشتن، باز بودن و همکاری کردن، است. «تشریفات نداشتن» بدین معنا است که قواعد گفتگو از قبل مشخص نشده‌اند؛ بلکه در حین گفتگو معلوم می‌شوند. معنای «باز بودن» این است: هیچ کس با اطمینان خاطر از حقیقت خود وارد گفتگو نمی‌شود و وظیفه‌اش این نیست که دیگران (دارندگان عقاید نادرست پیشینی) را متقاعد کند. و «همکاری کردن» بدین معناست: در این گفتگو، همه‌ی طرف‌ها هم‌زمان یاددهنده و یادگیرنده هستند، ضمن اینکه برنده یا بازنده‌ای وجود ندارد... بهبودگی (جمعی) جامعه‌شناسی می‌تواند هزینه‌ای باشد که باید به صورت جمعی، برای سهل‌انگاری دسته جمعی این تجربه، پرداخت شود.

در حال حاضر، در شرایطی که پویایی دیگر [اجزاء] جامعه درک و فهم می‌شود، همان‌گونه که کیت تستر از دانشگاه هال اخیراً مطرح کرد، جامعه‌شناسی در دوره‌ی «فترت» به سر می‌برد؛ دوره‌ای که شیوه‌های قدیمی انجام کارها هر روز نارسایی خود را نشان می‌دهند، در حالی که هنوز شیوه‌های جدید و کارآمدتر جایگزین به مرحله‌ی طراحی نرسیده‌اند... دوره‌ای است که اجتماع وقوع هر چیزی یا تقریباً هر چیزی هست، اما احتمال وقوع قطعی هر چیز یا حتی احتمال زیاد موفقیت آن پایین است. من گمان می‌کنم که پیش‌بینی مقصدی که در این وضعیت به سوی آن در حرکتیم و حتی مقصدی که در نتیجه‌ی این وضعیت باید به آن برسیم، نامعتبر و گمراه‌کننده است. زیرا امکان‌ناپذیری انجام عمل هدفمند برای رسیدن به ریشه‌های مشکلات سیال مدرن و فقدان عاملانی که قادر به انجام چنین کاری باشند و آن را دریابند، دقیقاً چیزهایی هستند که این وضعیت را تعریف می‌کنند.

با این حال، این بدان معنا نیست که ما باید دست از تلاش بکشیم؛ بلکه ضمن این که هرگز نباید دست از تلاش برداریم، لازم است که هر گونه تلاش متوالی را نوعی راه‌حل موقتی دیگر بدانیم: یک تجربه‌ی دیگر، برای ضرورت سنجش کامل هر راه‌حل، قبل از اینکه آن را «مقصد نهایی» اعلام کنیم یا کار خود را «تمام‌شده» بدانیم. ■

کوچک‌شونده و محوشونده‌ی همگانی بی‌توجه شود. و این نیز به معنای بی‌توجهی به مطالبات فزاینده‌ی مردم برای دریافت خدمات کاملاً متفاوت است؛ جامعه‌شناسی باید بتواند این خدمات را ارائه بدهد و این، مشروط به تجدیدنظر در سبک و شکل فعلی آن است که به‌منظور سنجش عقل مدیریتی یا تکنولوژیک ایجاد شده؛ عقلی که به‌سرعت در حال پس‌روی است. جهان به‌طور فزاینده مقرررات‌زدایی‌شده، خصوصی‌شده و فردی‌شده‌ی ما، به چنین خدماتی نیاز شدید دارد، اما این خدمات تاکنون چندان عرضه نشده‌اند. بایستی این وضعیت را چیزی نامید که آنتونی گیدنز به آن «سیاست زندگی» می‌گوید: یعنی اینکه زنان و مردان در زندگی به‌نحوی فزاینده مسئول «یافتن راه‌حل‌های فردی برای مشکلات ناشی از اجتماع هستند». اولریش بک به‌درستی این مسئله را بزرگ‌ترین چالش دوران «سیال مدرن» پیش روی نسل‌های امروزی می‌داند.

جامعه‌شناسی، به‌خاطر این که در خدمت عقل مدیریتی باشد، در بیش از نیم قرن گذشته‌ی خود سرگرم تلاش برای تثبیت جایگاه خود به‌عنوان یک علم/تکنولوژی ناآزادی بوده است: یعنی به‌مثابه نوعی کارگاه طراحی محیط‌های اجتماعی و حل مسائل آن در عالم نظر و به‌ویژه در عمل بوده؛ مسائلی که تالکوت پارسونز آنها را تحت عنوان «پرسش‌هایزی» صورت‌بندی می‌کند: چگونه انسان‌هایی را که با اراده‌ی آزاد، خوشبخت/نفرین شده‌اند، تحریک/وادار/ ترغیب/تلقین کنیم که تحت هدایت اصولی قرار بگیرند و به‌طور عادی از راه‌کارهای استادان‌هی پیش‌بینی‌پذیری پیروی کنند که سرپرستان و ناظران نظم اجتماعی طراحی کرده‌اند؛ یا چگونه اراده‌ی آزاد را با میل به تمکین کردن از اراده‌ی دیگران سازگار کنیم و در نتیجه، تمایل به «بردگی ارادی» مورد نظر و انتظار لا‌بوئتی در آستانه‌ی عصر مدرن و تمایل به پیروی از اصل عالی سازماندهی اجتماعی را بیشتر کنیم. مختصر آنکه: چگونه مردم را وادار کنیم که از روی اراده کاری را انجام بدهند که باید انجام بدهند...

در جامعه‌ی امروزی، که به موجب حکم سرنوشت، متفرد شده و انقلاب دوم مدیریتی به آن کمک کرده و کلاً مدیرانی دارد که وظایف مدیریتی خود را به افراد تحت مدیریتشان واگذار می‌کنند، جامعه‌شناسی این فرصت را دارد که دست به تغییر بزند و به نوعی علم/تکنولوژی آزادی تبدیل شود: به شیوه‌ها و ابزارهایی تبدیل شود که به واسطه‌ی آنها افراد محکوم و دوزوره‌ی دوران سیال مدرن به مقام افراد مختار و دوفاکتو ارتقاء بیابند. یا اگر بخواهیم از زبان جفری الکساندر در فراخوان وی به مبارزه بگوییم: آینده‌ی جامعه‌شناسی، دست‌کم آینده‌ی نزدیک آن، به

< ایزابلا بارلینسکا کیست؟

بیش از ۵۵ انجمن ملی و ۵۵ کمیته‌ی پژوهشی، قوی‌تر و قوی‌تر شده است. او خط سیر خود را با انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی به عنوان دانشجویی جوان در ورشو آغاز کرد و سپس با انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی از کانادا به هلند، و سپس به اسپانیا نقل مکان کرد. در طول این زمان، رساله‌ی دکترایش را نوشت و آن را به صورت کتابی به زبان اسپانیایی با عنوان *جامعه‌ی مدنی در لهستان و اتحاد* منتشر کرد. او می‌گوید لهستانی بودن، به‌خوبی به او آموخته است که در بسیاری از موقعیت‌های شرم‌آور که به شکل ناگزیری در کار طاقت‌فرسای او پدید می‌یابند، سکوت اختیار کند.

مایکل بورووی در ۲۷ سپتامبر ۲۰۱۱، در مادرید با او مصاحبه کرد. اولین بخش مصاحبه، که تبعید وی از لهستان و سال‌های اولیه‌اش در انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی را توصیف می‌کند، این‌جا منتشر شده است. بخش دوم که درباره‌ی تثبیت انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در دفترهایش در مادرید پس از دبیر اجرایی شدن وی است، در شماره‌ی بعدی گفتگوی جهانی منتشر خواهد شد.

همه در انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی نام ایزابلا بارلینسکا را می‌دانند، و او تقریباً همه را می‌شناسد! به شیوه‌ای کارآمد و خلاق، وفادار و متعهد، با بیانی نرم و ملایم اما مصمم، برای نزدیک به ۳۵ سال با انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی همکاری کرده است. بانوی بسیاری از زبان‌ها، شامل انگلیسی، فرانسه، اسپانیایی، روسی، و زبان مادری‌اش لهستانی، صندلی داغ انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی را اشغال کرده است و کارها را از مادرید هدایت می‌کند. با کمک دستیاران متعهدش، ناچو و خوان، او با همه‌چیز از مسائل مالی تا عضویت، از صرف وقت برای مشاوره دادن به کمیته‌های پژوهشی و انجمن‌های ملی تا برنامه‌ریزی و سازمان‌دهی نشست‌های بی‌شمار و همیشه پیچیده‌ی ما، دست و پنجه نرم می‌کند. معاون‌ها و رئیس‌ان به دانش و خرد او وابسته‌اند. همه‌ی این‌ها با تواضع و خرد و یک شوخ‌طبعی ملایم انجام می‌شود.

او در سال ۱۹۸۷ دبیر اجرایی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی شد، و تحت سرپرستی او، انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی با گسترش اعضای‌اش از ۱۲۰۰ به بیش از ۵۰۰۰ عضو در شرایط فعلی، با حضور



ایزابلا بارلینسکا، در کنار جان لجاراگا، در دفتر انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در دانشگاه کامپلوتنسه‌ی مادرید.

ایزابلا، چطور با انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی درگیر شدی و این کار جذاب اما طاقت‌فرسا را برعهده گرفتی؟

خب، این فقط یکی از آن پیشامدهای زندگی بود. در سال ۱۹۷۷ با عمه‌ام مگدالنا سوکولوسکا، که یکی از اعضای کمیته‌ی اجرایی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی بود، شروع شد. یادم می‌آید که بهار بود، چون در دانشگاه ورشو مشغول امتحان‌هایم بودم. به من زنگ زد که می‌توانم دو سه روزی را پیش او بروم چون داشت یک کنفرانس بین‌المللی را ترتیب می‌داد و به کمک احتیاج داشت. به یک «دختر کوچولو» احتیاج داشت که کمکش کند، متوجهی؟ دیدن افراد در فرودگاه، بردن آن‌ها به هتل، پیگیری این‌که چه سر چمدان‌های گم‌شده آمده است و از این جور کارها.

چرا به‌طور خاص به تو زنگ زد؟

چون روسی و انگلیسی می‌دانستم و همان دور و بر بودم. اما روز بعد امتحان داشتم؛ بنابراین یک مقدار پیچیده بود. اما پدرم به من گفت که باید این کار را انجام دهم؛ تو کی هستی که بگی نه؟ اگر ۲۰ ساله بودی فکر می‌کنم هنوز باید به حرف والدینت گوش می‌کردی. و خب روز بعد دیدم که در فرودگاه نشسته‌ام. به تو یادآوری می‌کنم، آنجا لهستان بود؛ لهستان کمونیست با تمام دشواری‌هایش، جایی که هیچ‌کس به زبان خارجی صحبت نمی‌کرد. خب به هر حال، آنجا بودم و کاری که از من خواسته بودند را انجام می‌دادم؛ یعنی در فرودگاه منتظر بودم و برای امتحان‌هایم درس می‌خواندم. اما ظاهراً یک توافق و همدلی مشترک با کورت جانسون و سلین ساینیت‌پیر شکل گرفت که در آن زمان دبیرهای اجرایی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی بودند و دبیرخانه در آن زمان در مونترال بود. به من گفتند: ببین، تابستان آینده، یک کنگره‌ی جهانی جامعه‌شناسی در آپسالا، سوئد، برگزار می‌کنیم و منتظر خیلی‌ها از شرق اروپا، به خصوص روس‌ها هستیم. و از آنجایی که آن‌ها تو را می‌شناسیم و تو انگلیسی و روسی حرف می‌زنی شاید دوست داشته باشی با ما همکاری کنی.

این حتماً باید یک دعوت‌وسوسه‌کننده بوده باشد!

دقیقاً! فکر کن، به تو پیشنهاد شود که یک ماه بروی سوئد و کار کنی؟ شک نکردم. بله، خوشحال می‌شدم که بروم. و رفتم. اولف هیملستراند، که رئیس منتخب انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در کنگره (۱۹۷۸) بود، دم قایق دنبال من آمد. به ارزان‌ترین شیوه‌ای که ممکن بود از لهستان بیایی، آمده بودم؛ یعنی عبور از دریای بالتیک با قایق. یک ماه در آپسالا ماندم و برنامه را سروسامان دادم. بعد، در طول یک هفته‌ی کنگره، مرا پشت میزی گذاشتند که نامش «شکایات عمومی» بود.

خب، من نمی‌توانستم شروعی بهتر از این در انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی داشته باشم! هیچ چیز از انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی نمی‌دانستم؛ اما آنجا بودم و تلاش می‌کردم مشکل مادرزگی را حل کنم که نوه‌اش را که احتمالاً برای گشت‌وگذار به استکهلم رفته بود، گم کرده بود... خب، تو راحت می‌توانی تصور کنی که چه چیزهایی ممکن است در «شکایات عمومی» پیش بیاید. اما ظاهراً من به اندازه‌ی کافی در وظیفه‌ی جدیدم موفق بودم چون چند سال بعد یک نامه از کورت جانسون و سلینا سینت‌پیر دریافت کردم که نوشته بود چند کمک هزینه‌ی کم دانشجویی برای همکاری با آنها در برگزاری کنگره‌ی جهانی جامعه‌شناسی در مکزیکو در سال ۱۹۸۲ دارند، و آیا

دوست دارم در پایان سال ۱۹۸۱ به مونترال بروم. البته، من گفتم عالی است! نصف سال در کانادا با کمک هزینه‌ی دانشجویی؛ کی این پیشنهاد را رد می‌کند؟ حتی درخواست پاسپورت کردم و تو می‌دانی که در یک کشور کمونیست گرفتن پاسپورت کار ساده‌ای نیست. اما پاسپورتم را گرفتم و آماده بودم که بروم.

اما آن موقع، دوره‌ی /تحد بود، لهستان آشفته بود؛ درست است؟

بله، /تحد بخش مهمی از زندگی من بود. از سال‌های مدرسه، با اعتراضات سیاسی در ارتباط یا درگیر بودم؛ در واقع، به‌خاطر معلم بسیار خوب تاریخی که در مدرسه داشتیم. ما را به خانه‌اش دعوت می‌کرد تا درباره‌ی واقعیت و تاریخ لهستان و اروپا بحث کنیم، که با نسخه‌ی رسمی که در مدرسه به ما آموخته می‌شد بسیار متفاوت بود. از طریق او و همکاری که در آن سمینار بودند با افرادی ارتباط برقرار کردم که در اعتراض سیاسی‌ای حضور داشتند که در آن زمان در لهستان ایجاد شده بود. و به محض این که وارد شدم، دیگر خارج نشدم.

پس، وقتی در ۱۹۸۰، راهپیمایی‌ها شروع شد، وظیفه‌ی من این بود که با روزنامه‌نگاران خارجی‌ای که به لهستان می‌آمدند صحبت کنم و وقتی که حکومت نظامی در لهستان اعلام شد، سیزدهم دسامبر مشهور ۱۹۸۱، به دردرس افتادم. پلیس وارد خانه‌ام شد و دنبال مدارک می‌گشت. ماشین تایپم را بردند و روی تلفنم شتود گذاشتند؛ احتمالاً به‌خاطر اینکه ارتباط من با تلویزیون‌ها و خبرنگاران خارجی خیلی آشکار بود. سفرم به کانادا در دسامبر ۱۹۸۱ مانند خیلی چیزهای دیگر، لغو شد. هرچند، کمی بعد، دولت لهستان وانمود کرد که زندگی به وضعیت عادی‌اش برگشته است و مردم آزادی دارند. در این بازی سیاسی، آن‌ها شروع به گشودن مرزها کردند.

هنگامی که حکومت نظامی اعلام شد، همه باید پاسپورت‌هایشان را پس می‌دادند و ناگهان، یک دفعه، در مارس ۱۹۸۲ یک تماس تلفنی داشتم: «پاسپورتم این‌جاست، چرا نمی‌آیی بگیری؟» حالا ویزای کانادا را داشتم، همه‌چیز داشتم؛ اما نمی‌خواستم بروم. مکالمه‌ای طولانی با رهبران حلقه‌های اعتراضی داشتم. آنها گفتند: باید بروی چون تو در خارج مؤثرتر از اینجا در لهستان خواهی بود. پس رفتم اما خیلی خوشحال نبودم چون فکر می‌کردم جای‌ام در لهستان است. وقتی به کانادا رسیدم، همه فکر می‌کردند فوراً درخواست پناهندگی سیاسی می‌کنم؛ اما این آخرین چیزی بود که می‌خواستم. این جنگ من بود، این پاسپورت من بود و من اینجا هستم. خب این طوری در دبیرخانه‌ی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در مونترال شروع به کار کردم؛ جایی که همه به شیوه‌ی شگفت‌انگیزی مهربان و مهمان‌نواز بودند. آنجا با جاکوبس دافنی و آلن تورن دوست شدم، که در آن زمان معاونان انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی بودند. در واقع، آلن تورن را قبل‌تر، از زمان اعتراضات /تحد در لهستان می‌شناختم. این شروع زندگی من در انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی بود.

تو قبل از این که به کانادا بروی هم یک ارتباط دیگر با انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی داشتی، وقتی اولف هیملستراند برای دیدار از لهستان به آنجا آمد.

او از طرف انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی فرستاده شده بود تا ببیند

در لهستان چه می‌گذرد. زمستان بسیار سرد ۱۹۸۲ بود. تانک‌ها در ورشو در همه‌جا بودند و ارتش همه چیز را کنترل می‌کرد. به فرودگاه رفتم که اولف را ببینم. در خیابان‌ها گشت می‌زدیم و جامعه‌شناس‌ها را می‌دیدیم. در آن زمان فکر می‌کردیم گزارش اولف زیادی درست بود، چیزی که دولت از خواندنش کاملاً خوشحال خواهد شد. بعدتر بود که فهمیدم او مجبور بود بسیار دیپلماتیک و محتاط باشد تا منابع اطلاعاتی‌اش، یعنی جامعه‌شناسان لهستانی را در خطر نیندازد.

در آن روزها کمیته‌ی اجرایی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی چگونه با جنگ سرد کنار می‌آمد؟

مراقب بود تا تعادل هر دو سمت را حفظ کند. و فکر می‌کنم آن‌ها می‌دانستند که دردسری وجود خواهد داشت مگر آن‌که یک نفر را از اتحاد جماهیر شوروی در کمیته‌ی اجرایی داشته باشند. در این باره، فکر می‌کنم انتخابات و ترکیب کمیته‌ی اجرایی بسیار باسیاست بود.

پس، تو به مونترال رفتی تا برای کنگره‌ی جهانی در ۱۹۸۲ در مکزیک حاضر شوی، و بعد از مکزیک، به‌طور دائم به انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی پیوستی؟

بله. در مکزیک، فرناندو انریکه کاردوسو رئیس منتخب بود و تصمیم گرفته شده بود که دبیرخانه به آمستردام منتقل شود. به آنجا رفتم تا با دبیر اجرایی جدید، فلیکس گیر جامعه‌شناس کار کنم. ۴ سال در آمستردام ماندیم. زمانی بود که دانشگاه‌های خاصی پذیرای انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی بودند و از آن حمایت مالی می‌کردند. بنابراین، دفترهایی در دانشگاه آمستردام داشتیم.

در آن زمان، مشغله‌های دیگری غیر از انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی داشتی؟

خب، باید در موقعیت جدیدم جا می‌افتادم و قطعاً شروع کردم به ملاقات با تمام مخالفان مشهوری که لهستان را ترک کرده بودند، اول در آمریکای شمالی و بعد در آمستردام، که به هر حال به لهستان نزدیک‌تر است و شروع کردم به نوشتن داستان‌های کوچکم. یک جورهایی حیاتی دوگانه بود، همیشه آسان نبود اما جذاب بود. انقلاب نسل من بود، پس واقعاً خوش‌شانس بودم که بخت این را داشتم که در آن شرکت کنم. جدی می‌گویم. علی‌رغم همه‌ی عواقبی که به دنبال داشت. و نگاه کن چه اتفاقی افتاد: ۳۰ سال گذشته و اینجا هستیم؛ «کشورهای آزاد». ما سیستم را برانداختیم.

بله. / اتحاد آغاز پایان بود. اما نظرت راجع به آن سیستم چه بود؟ هیچ‌گاه پناهندگی نخواستی؟ چرا نه؟

هیچ وقت این برایم مطرح نشد که پناهندگی بخواهم چون می‌توانست برای خانواده‌ام عواقبی داشته باشد. اما به این هم خیلی فکر کردم که چطور دیدگاهم درباره‌ی لهستان را به مردمی که واقعاً نمی‌دانند کمونیسم چیست برسانم. می‌خواستم بر اهمیت مقاومت پافشاری کنم، که آنچه انجام دادم و می‌دهم درست است؛ اما سیستم به طور کلی ورشکسته نبود... قبول، چیزی آشکارا درباره‌ی شیوه‌ای که رژیم عمل می‌کرد اشتباه بود. اما من آموزش بسیار خوبی در مدرسه داشتم. هیچ وقت از گرسنگی زجر نکشیدم. البته من از یک خانواده‌ی طبقه‌ی متوسط ورشو می‌آمدم که والدینم شاغل بودند و سطح نسبتاً خوبی از زندگی داشتیم. دریافتیم که در بسیاری از چیزها در مقایسه با دوستانم

از «کشورهای آزاد»، بهتر آموزش دیده بودم و بهتر آماده بودم. مدرسه و تحصیلات و دانش در لهستان وجهه‌ی بسیار خوبی داشت. ما آن تو محصور بودیم؛ اما این را می‌دانستیم و بنابراین مشتاق بودیم تا نه فقط آن چیزی را که به ما آموخته می‌شد بلکه تاریخ دیگر را نیز بیاموزیم. همان طور که به تو گفتم، خوش‌شانس بودم که یک معلم تاریخ فوق‌العاده داشتم. او زندگی‌ام را عوض کرد. و بعد ما همیشه گوش می‌دادیم که چه اتفاقی در جهان می‌افتد. کتاب‌هایی را می‌خواندی که کسی غیرقانونی از غرب آورده بود. تمام شب را صرف خواندن یک کتاب می‌کردی، چون روز بعد باید آن را به کس دیگری می‌دادی. این یک شیوه‌ی معمول بود.

این‌ها داستان‌هایی است که تو به مردم می‌گویی تا کمک کنی بفهمند که در لهستان بودند یعنی چه. درباره‌ی خود/اتحاد چه فکر می‌کنی؟

هیجان‌انگیز بود. بعدترها انتقادی‌تر شدم. اما قدرتی بود که نمی‌شد متوقفش کرد. بعد از آنکه حکومت نظامی اعلام شد، /اتحاد رسماً منحل و زیرزمینی شد؛ اما همچنان وجود داشت. آن سال‌ها، سال‌های بسیار خاصی برای کشور بودن که مردم به شیوه‌های جدید سازماندهی می‌شدند. صف کشیدن در برابر مغازه برای خریدن شیر، بخشی از جامعه‌ی مدنی بود. مردم سازمان داده می‌شدند تا زنده بمانند یا در برابر چیزی بجنگند یا نظام را که زندگی را برایشان غیرممکن کرده بود از سر راه خود بردارند. احساس بسیار خاصی از انسجام بود.

بله. و کلیسا هم نقش خیلی مهمی داشت.

کلیسا مانند چتری برای تمامی اقسام مخالفت‌ها بود. کلیسا همچنین وقتی حکومت نظامی اعلام شد و خیلی از همکاران ما برای مدتی طولانی به زندان افتادند و مادران و فرزندان آنان تنها مانده بودند، کمک کرد. مغازه‌ها خالی بودند. تلفن‌ها کار نمی‌کردند. ترامواها کار نمی‌کردند. همه‌مان فلج شده بودیم. کشمکش‌های زیادی در آن زمان وجود داشت.

در رساله‌ی خودت که بعدتر به عنوان یک کتاب در اسپانیا منتشر کردی، جامعه‌ی مدنی در لهستان و /اتحاد، به این مشکلات پرداختی. درست می‌گویم؟

بله، رساله‌ی دکترای خودم را درباره‌ی /اتحاد و جامعه‌ی مدنی نوشتم؛ اما، طبیعتاً، به شیوه‌ی غیرشخصی‌تر. رساله‌ی من چندان درباره‌ی /اتحاد به عنوان یک جنبش اجتماعی نبود زیرا بسیاری از افراد درباره‌ی آن نوشته بودند، بلکه درباره‌ی این بود که چگونه زندگی سازمان می‌یافت: چگونه مردم به شکل روزمره در کشور عمل می‌کردند. چند فصل درباره‌ی مخالفان بود و این که چگونه مردم اقتصاد ثانوی را سازمان می‌دادند، شکر را با لوبیا معامله می‌کردند و چیزهایی مثل این. استاد راهنمای من اینجا در دانشگاه کامپلوتنسه در مادرید، ویکتور پرزدیاز، اصرار داشت یک فصل درباره‌ی تاریخ اعتراضات در لهستان بنویسم، تا خوانندگان غیر لهستانی موضوع را درک کنند.

اعتراضات لهستان تحت کمونیسم چی؟

اعتراضات اولیه‌ی لهستان هرگز کمونیسم را زیر سؤال نبرد؛ آنها تلاش می‌کردند رژیم را تنظیم کنند، نظام را تنظیم کنند، به دنبال بهبود آن بودند. آنها آنگونه که خودشان می‌گفتند «سوسیالیسم با چهره‌ای

این در آغاز بود، در سال‌های دهه‌ی ۱۹۵۰. اما فکر می‌کنی که اتحاد هم چیز مشابهی را نمایندگی می‌کرد؟

یک جورهایی بله؛ اگر به خواسته‌های اتحاد در همان اوایل نگاه کنی، آنها اتحادیه‌های آزاد کارگری را هم مطرح کردند، اما این سیاسی‌ترین خواسته‌ها بود. بقیه، درباره‌ی این بود که چگونه می‌شود کمونیسم را زیست‌پذیر کرد، مانند قیمت‌های ثابت و شرایط کار بهتر و مانند اینها. هیچ‌کس واقعاً نظام را زیر سؤال نمی‌برد. فقط می‌خواستیم شرایط زندگی را در آن بهبود دهیم.

اما قبل از این که به مادرید بروی، زمانی که در آمستردام بودی، ۱۹۸۲ تا ۸۶، رابط مخالفان با بسیاری از مردمی بودی که خارج شده بودند و انتشارات زیرزمینی و غیرقانونی را به تو می‌سپردند، و تو را در جریان قرار می‌دادند که چه اتفاقی می‌افتد؟

درست است. من همیشه یک تخت اضافی برای این ملاقات‌کننده‌ها داشتم. خانواده‌ام به‌خوبی با روزنامه‌نگاران در تماس بودند و معمولاً پیش من می‌ماندند. در واقع این‌جوری بود که ریشارد کاپوشینسکی را دیدم.

منظورت ریشارد کاپوشینسکی مشهور است؟ او را می‌شناختی؟ با توجه به کتاب‌هایی که نوشته، باید آدم فوق‌العاده‌ای باشد. کتاب‌هایش درباره‌ی ایران، اتیوپی، و روسیه همه درخشان‌اند!

در واقع شیوه‌ای که ما همدیگر را دیدیم خیلی بامزه بود. وقتی بود که او به آمستردام آمده بود تا برای یکی از کتاب‌هایش تبلیغ کند. از طرف خانواده‌ام چیزی برای من آورده بود. در زیرشیروانی یکی از آن خانه‌های تیپیکال آمستردام زندگی می‌کردم که خیلی باریک هستند و کلی پله دارند. کاپوشینسکی باید همه‌ی آن پله‌ها را بالا می‌آمد و کلی کتاب برایم می‌آورد، کتاب‌هایی که بیشترشان غیرقانونی چاپ شده بودند. به خانه‌ام رسید و گفت «آه، باید دراز بکشم!» کمرش مشکلی داشت و با آن همه پله و آن همه کتاب، خیلی درد می‌کشید. خب او آنجا بود. کاپوشینسکی مشهور که هیچ‌وقت ندیده بودمش، در پنج ساعت بعدی مثل جنازه در آپارتمان من دراز کشیده بود. نمی‌توانست تکان بخورد! و اینطور بود که ما دوست شدیم.

پس در واقع او هیچ وقت لهستان را برای مدت طولانی ترک نکرد، مگر برای ماموریت‌های روزنامه‌نگاری‌اش؟

بله، او همیشه آنجا بود. و البته ما حرف می‌زدیم و حرف می‌زدیم. در آن زمان دقیقاً نمی‌دانستم در زندگی‌ام چه کار کنم. و بعد او به من گفت: «ببین، ۹۸ درصد مردم در جهان خوشحالند چون یک زندگی آرام و منظم دارند. اما تنها دو درصد هستند که این سؤالی که تو از خودت می‌پرسی را می‌پرسند». هیچ چیز دیگری نگفت. بعد اضافه کرد: «آن افرادی که چنین سؤالاتی را می‌پرسند ملزم‌اند که به پرسیدن آنها ادامه دهند». ■

ادامه دارد.

< آموزش کودکان در طولانی‌ترین خیابان جهان

نامارا کای، دانشگاه هاروارد، ایالات متحده آمریکا

بچه‌های آفریقای جنوبیایی با کامی بازی می‌کنند، یک عروسک دختر پنج‌ساله‌ی پشمالو که اچ‌آی‌وی مثبت است و والدینش را به‌خاطر ایدز از دست داده است. © Sesame Workshop 2007. تمامی حقوق محفوظ است. عکس از ریان هفرمن. برای دیدن کلیپ‌های ویدیویی Sesame Street در کشورهای مختلف، اینجا را ببینید: www.sesameworkshop.org



می‌کند، زیرا این سازمان در سرتاسر جهان برنامه‌ی Sesame Street را با شرایط محلی یا مشترک، سازگار می‌سازد و هدف آن آماده‌سازی بچه‌های پیش‌دبستانی برای ورود به دبستان است. به‌علاوه، این سازمان با همکاری شرکای محلی خود، نظیر حکومت‌های محلی و سازمان‌های جامعه‌ی مدنی و سازمان‌های غیردولتی، پروژه‌های امدادسانی انجام می‌دهد و اهداف برنامه‌ی توسعه‌ی هزاره‌ی سازمان ملل متحد را سرلوحه کار خود کرده است. سوادآموزی، بهداشت (شامل پیشگیری از مالاریا در تانزانیا، واکسیناسیون در هند، سلامتی قلبی و تغذیه در آمریکای لاتین و کاهش ایدز در آفریقای جنوبی) و برابری اجتماعی (ترویج مدارای مذهبی و قومی در مناطق منازعه‌آمیز نظیر اسرائیل/فلسطین،

همه‌ی آنها نسخه‌ی محلی Sesame Street را تماشاً کرده‌اند؛ هدف آیین برنامه کمک به کاستن از بدی وضعیتی است که آنها با آن روبرو هستند. موفقیت و فراگیر بودن این برنامه‌ی تلویزیونی، با توجه به سیاسی‌شدن شگفت‌آور فرهنگ در عصر جهانی‌شدن، موجب طرح دو معمای مرتبط با هم شده است: چگونه یک محصول فرهنگی آمریکایی در طول زمان در شبکه‌های تلویزیونی فراملی می‌پیچد؟ و همچنین چگونه همچون یک محصول اصل و معتبر محلی مورد پذیرش قرار می‌گیرد و مشروعیت می‌یابد؟ سازمان غیرانتفاعی آموزشی Sesame Workshop (همان SW که سابقاً سازمان تلویزیون کودکان بود)، فرصتی منحصر به فرد برای پاسخ دادن به این پرسش‌ها فراهم

در یکی از محله‌های فقیرنشین شهری هند، کودکان دور یک گاری سبزی‌فروشی که روی آن یک تلویزیون و یک دستگاه پخش دی‌وی‌دی نصب شده می‌چرخند و به تماشای شخصیت‌هایی می‌نشینند که درباره‌ی حرف هندی «ma» شعر می‌خوانند. کودکان تانزانایی به یک برنامه‌ی رادیویی که به آنها نحوه‌ی رفتار با شبکه‌ی تورمانند پشه‌ی مالاریا را آموزش می‌دهد، گوش می‌سپارند. و در آفریقای جنوبی که از هر ده کودک یک نفر به دلیل بیماری ایدز، والدین خود را از دست داده است، یک برنامه‌ی تلویزیونی به کودکان کمک می‌کند تا با بیماری مقابله کنند و با مرگ پدر و مادر خود کنار بیایند. همه‌ی این کودکان دست‌کم دو چیز مشترک دارند: آنها اگر به مدرسه بروند کودکان مفیدتری خواهند بود و

کوزوو، افریقای جنوبی و ایرلند شمالی) از جمله اهداف برنامه‌ی توسعه‌ی هزاره هستند. پروژه‌های امدادرسانی این سازمان به شکل کلینیک سیار دندانپزشکی، مدارس نمونه، اعلان خدمات عمومی و توزیع مواد رایگان (نظیر کتاب، بازی‌های آموزشی، دی‌وی‌دی، دفترچه‌ی راهنمای والدین و غیره) است. این پروژه‌ها به اهداف آموزشی همکاران محلی خود، مخصوصاً در مناطقی که کودکان به تلویزیون دسترسی ندارند، کمک می‌کند. مصاحبه‌های متمرکز و قوم‌نگاری‌ها در آمریکای لاتین، افریقا و خاورمیانه نشان می‌دهد که پروژه‌های Sesame با وجود موضوعات بالقوه بحث‌برانگیزی که مطرح می‌کنند (نظیر برابری جنسیتی، احترام متقابل به «دیگری‌های» قومی و نژادی و غیره) در سطوح محلی به مقدار زیادی مورد پذیرش واقع شده‌اند. و این بیشتر به‌خاطر نحوه‌ی برقراری ارتباط و مذاکره‌ی این سازمان با شرکا و همکاران محلی خود است. مدل مشارکت این سازمان در میان سازمان‌هایی که مشغول فعالیت‌های فراملی هستند، منحصر به فرد است، زیرا مبتنی بر ایجاد یک تیم متشکل از متخصصان محلی است که موضوعات و نوع برنامه‌های آموزشی را برای برنامه‌های مشترک و پروژه‌های امدادرسانی انتخاب می‌کنند. این همکاران محلی محدودیت‌هایی دارند و برخی مواقع اشتباه می‌کنند، اما آزادی آنها در طراحی پروژه‌هایشان بسیار زیاد است. بنابراین، شیوه‌ی کار این سازمان مبتنی بر مذاکرات پنهانی است که موجب تسهیل فرایندهای کار ترکیبی و در نهایت انتشار آن می‌شود. مذاکراتی که در کوزوو بر سر شرایط پذیرش این برنامه‌ها انجام شد این سازمان را مجبور کرد که درباره‌ی یکی از ارزش‌های اصلی خود؛ یعنی استفاده از حروف الفبا برای آموختن سواد، تجدیدنظر کند. آلبانیایی‌ها و صرب‌ها بر سر حروف الفبای مشترک (لاتین یا سیریلیک) به توافق نرسیدند. علاوه بر مسائل زبانی، همکاران محلی نمی‌خواستند از صحنه‌هایی فیلم‌برداری کنند که کودکان این گروه‌ها با هم بازی می‌کنند زیرا والدین اجازه نمی‌دادند که بچه‌هایشان برنامه‌هایی تماشا کنند که در پی یکپارچه‌سازی قومی بود. ممکن بود این مشکلات باعث ناکامی این پروژه بشود، اما این سازمان و همکاران محلی با یکدیگر گفتگو کردند و به یک راه‌حل ابتکاری دست یافتند: آنها یک «واژه‌نامه‌ی تصویری» ساختند. ویژگی این واژه‌نامه این بود که بچه‌ها اشیائی نظیر عینک آفتابی را در

دست می‌گرفتند و واژه‌ی متناظر با آنها را به زبان‌های مختلف می‌گفتند. شرایط پذیرش این برنامه‌ها برای فلسطینی‌ها نیز مهم بود. آنها ابتدا در سال ۱۹۹۴ از مشارکت با اسرائیلی‌ها در ساخت یک برنامه درباره‌ی احترام و درک متقابل خودداری کردند. آنها می‌ترسیدند که یک نسخه‌ی با کیفیت از برنامه‌ی Sesame Street منجر به از بین رفتن جایگاه شبکه‌ی تلویزیونی جدید و ضعیفشان بشود و همچنین به دلیل همکاری با اسرائیلی‌ها و آمریکایی‌ها هدف انتقاد محافظه‌کاران قرار گیرند. با این حال، اعضای اصلی تیم فلسطینی، همکاری را فرصتی برای ایجاد یک زیرساخت رسانه‌ای محلی و آموزش جوانان فلسطینی تلقی می‌کردند. آنها تقاضا کردند که بیشتر بودجه‌ی این برنامه به جای تولید، صرف آموزش بشود. بنابراین، تصمیم فلسطینی‌ها به پذیرش این برنامه به توانایی آنها در مذاکره بر سر چیزی بستگی داشت که آن را یک فرایند و محصول ارزشمندتر می‌دانستند.

مذاکره بر سر محتوای تولیدات مشترک برای همکاران بنگلادشی و افریقای جنوبی مهم بود. آنها خواهان ساخت برنامه‌هایی بودند که با استقبال مردم محلی مواجه شود و نیازهای محلی را برآورده کند. همکاران بنگلادشی از کاربرد عروسک‌های Muppet (عروسک‌هایی شرکت جیم هنسن ساخته است) در برنامه‌ی خود واهمه داشتند، چرا که خیمه‌شب‌بازی در سنت بنگلادشی جایگاه مهمی دارد. این سازمان همکاران خود را ملزم به استفاده از این نوع عروسک نکرد و بنابراین تیم بنگلادشی در نهایت تصمیم گرفت که عروسک‌های خاص خودشان (از جمله عروسک ببر و شغال بنگالی) را طراحی کنند. آنها از عروسک‌های چوبی سنتی بنگالی استفاده کردند و برنامه‌ای تحت عنوان Sisimpur ساختند و با همکاری هم، طرحی منحصر به فرد را به اجرا گذاشتند و برنامه‌ای به نام «جهان ایکری» تهیه کردند؛ ایکری نام عروسک بنگلادشی این برنامه است. در این برنامه داستان‌های عروسک‌های سنتی بنگلادشی از زبان ایکری و به همراه ترانه اجرا می‌شوند. همکاران افریقای جنوبی نیز در ساخت قسمت دوم برنامه Takalani Sesame مشارکت کردند. این برنامه به بحران ایدز و پروژه‌های امدادرسانی در این کشور می‌پردازد. با وجود نگرانی‌های اولیه، این سازمان در تولید یک برنامه‌ی آموزشی درباره‌ی ایدز با آنها همکاری کرد و نام شخصیت عروسکی آن که ایدز داشت Kami

بود.

شواهد نشان می‌دهند که مدل سازمان SW تأثیر مثبتی در نتایج این پروژه‌ها داشته است. موفقیت تولیدات مشترک و پروژه‌های امدادرسانی حیرت‌آور است. مطالعات کنترل شده نشان می‌دهد که نمره‌های آزمون سوادآموزی آن دسته از کودکان بنگلادشی که به تماشای برنامه‌ی Sisimpur نشسته‌اند، ۶۷ درصد بیشتر از کودکانی است که این برنامه را ندیده‌اند. نمرات آزمون‌های ریاضی و همچنین میزان سواد بینندگان چهارساله‌ی مصری برنامه‌ی Alam Simsim، به اندازه‌ی بچه‌های پنج‌ساله‌ای است که این برنامه را کم تماشا کرده‌اند یا اصلاً ندیده‌اند. همچنین، شواهد نشان می‌دهد که مقبولیت محلی این برنامه‌ها موجب افزایش مشروعیت عملکرد SW شده و بنابراین گستره‌ی مخاطبان آن را افزایش داده است. کمیسون‌های SW به منظور سنجش میزان تأثیر آموزشی هر برنامه و همچنین برای ارزیابی اینکه آیا این برنامه‌ها مقبولیت محلی دارند یا خیر (که معمولاً دارند) پژوهش‌های مستقلی انجام داده‌اند. مثلاً پس از ۱۸ ماه نمایش برنامه‌ی Alam Simsim در مصر، ۹۸ درصد کسانی که از آنها درباره‌ی این برنامه سؤال پرسیده بود، یا این برنامه را تماشا کرده یا آن را می‌شناختند. در حال حاضر، شهرت این برنامه به اندازه‌ی نسخه‌ی آمریکایی آن است. ۵۲۰۰ مرکز از مراکز مراقبت روزانه‌ی دولت هند برنامه‌ی Galli Sim Sim را به برنامه‌ی آموزشی خود افزوده‌اند. احتمالاً برنامه‌ی Sesame Street فراگیرترین برنامه برای آموزش کودکان در جهان است.

یک نظریه درباره‌ی نفوذ در دیگران به‌مثابه مذاکره، یک چارچوب قانع‌کننده برای درک عوامل مؤثر بر کاهش و افزایش مقاومت مردم در برابر جهانی‌شدن فرهنگی فراهم می‌آورد. به‌علاوه، این نظریه می‌گوید در دوره‌ای که سازمان‌های فراملی و محصولات فرهنگی آنها به‌سرعت در سراسر جهان پخش می‌شوند، موفقیت پروژه‌های توسعه‌ای و مقبولیت تولیدات فرهنگی مشترک در سطوح محلی به ایجاد روابط عادلانه‌ی فراملی میان سازمان‌های فراملی بستگی دارد. فرایندهای انتشار این برنامه‌ها در جهان، بازتابنده‌ی تحمیل و تسلط ارزش‌های غربی است، اما نمونه‌ی SW نشان‌دهنده‌ی قدرت و نفوذ و استقلال مردم محلی است و گویای نحوه‌ی مذاکره بر سر فرهنگ، در طولانی‌ترین خیابان جهان است. ■

< جانبداری؛ علم در کنفرانس ریو+۲۰ سازمان ملل متحد درباره‌ی توسعه‌ی پایدار

هربرت دوسینا، دانشگاه کالیفرنیا، برکلی، آمریکا

یکی از مجسمه‌هایی که در مرکز شهر ریودوژانیرو، به‌عنوان بخشی از نشست مردم در اعتراض به کنفرانس ریو+۲۰ سازمان ملل درباره‌ی توسعه‌ی پایدار در ۲۰ ژوئن ۲۰۱۲، خودنمایی می‌کند. عکاس، هربرت دوسینا.

کنفرانس‌های سازمان ملل متحد هر سال بزرگ و بزرگ‌تر می‌شوند و هزاران مقام حکومتی، فعالان، مدیران تجاری و حتی شخصیت‌های نامدار را به خود جذب می‌کنند. در کنفرانس ماه ژوئن سازمان ملل متحد درباره‌ی توسعه‌ی پایدار در ریودوژانیرو، گروه دیگری، به نام دانشمندان، نیز به جمع شرکت‌کنندگان پیوستند و کوشیدند تا حضور خود را برای دیگران محسوس کنند.

اگر مدیران تجاری در یک هتل نشست‌هایی تحت عنوان «روز کسب‌وکار» داشتند، کنشگران در یک پارک «نشست مردم» را برگزار کردند، دانشمندان نیز فضایی خاص خودشان دایر کردند که با نشست مقامات رسمی هم‌سو بود. آنها در یک دانشگاه کاتولیک در نزدیکی محله‌ی ایپانما جلسه‌ای با نام «نشستی درباره‌ی علم و تکنولوژی و نوآوری» ترتیب دادند. با این حال، بر خلاف نشست تجاری و نشست کنشگران، معلوم نبود که این چه نوع نشست است یا اهداف آن چیست. اما نتیجه‌ی این نشست نشان‌دهنده‌ی دیدگاه و مواضع جامعه‌ی علمی در مقابل دیگر گروه‌های درگیر در بحران زیست‌محیطی بود.



با این که مقالات زیادی درباره‌ی وضعیت دانش بشری در حوزه‌های مختلف علمی ارائه شد، نحوه‌ی سازماندهی آنها به یک کنفرانس علمی نمی‌خورد. تعداد متخصصان حاضر در هر حوزه‌ی علمی برای بحث و مناظره درباره‌ی یافته‌های ارائه شده کافی نبود. بیشتر حاضران یا از مقامات رسمی حکومتی بودند یا از اعضای شورای بین‌المللی علم (ICSU) بودند که مسئولیت برگزاری این نشست را بر عهده داشتند. ضمن آنکه مدیران علمی سازمان‌های دیگری که در برگزاری این نشست سهیم بودند همچون آژانس‌های بین‌المللی علمی نظیر یونسکو، سازمان‌های غیر دولتی علمی نظیر شورای بین‌المللی علوم اجتماعی (ISSC) که من یکی از نمایندگانش بودم نیز حضور داشتند و نمایندگان اندکی از رشته‌های مختلف علمی و همچنین مقامات حکومتی و نمایندگان شرکت‌های تجاری نظیر یکی از معاونین شرکت شیمیایی داو و مدیر عامل شرکت بلکبری در آنجا حاضر بودند.

اگر هدف این نشست تقویت روابط عمیق‌تر میان رشته‌ها بود، باید گفت که زمان بسیار محدودی به ایجاد تعامل معنادار میان حاضران اختصاص داده شده بود: حاضران باید به مدت پنج روز متوالی در برنامه‌های مختلفی شرکت می‌کردند که هر کدام ۷ تا ۸ سخنران داشت که از جایگاهی رفیع برای دو ساعت برای مخاطبانی که آن پایین بودند، سخنرانی می‌کردند و تنها ۱۰ تا ۱۵ دقیقه به «پرسش و پاسخی» عجلانه اختصاص داده شده بود.

بحث‌های مقدماتی زیادی در گرفت. مثلاً یک جغرافی‌دان ابراز خوشبختی کرد که متخصص اقتصاد محیط‌زیست نیست تا فرضیاتی «قهرمانانه» برای اندازه‌گیری هزینه‌ی زندگی یا ارزش یک جنگل مطرح کند. این سخن هم به یکی از مجادله‌های قدیمی علوم اجتماعی اشاره داشت و هم حاکی از رنجش جغرافی‌دانان از همتایان قدرتمندتر خود در حوزه‌ی اقتصاد بود. یک مهندس نیز به شکل غیررسمی و خودمانی گفت که وظیفه‌ی دانشمندان علوم اجتماعی صرفاً تعیین «مطلوبیت فرهنگی» راه‌حل‌هایی است که آنان (مهندسان) ارائه می‌دهند. این سخن او نیز به یکی از مجادله‌های دشوار در خصوص تقسیم کار میان «دانشمندان علوم طبیعی» و «دانشمندان علوم اجتماعی» اشاره داشت. البته سخنرانان این نشست نیز دائماً فیزیک‌دانان، شیمی‌دانان یا مهندسان را

«دانشمندان علوم طبیعی» خطاب می‌کردند و معنای ضمنی سخن آنها این است که مطالعات علوم اجتماعی به نوعی بخشی از طبیعت محسوب نمی‌شود یا در واقع غیرطبیعی است. به نظر می‌رسد که تعریف امیل دورکهایم از جامعه [به‌عنوان] «قدرتمندترین مجموعه‌ی نیروهای طبیعی و اخلاقی که در طبیعت مشهودند» از محدوده‌ی علوم اجتماعی فراتر نرفته است.

تنش‌های موجود در میان و درون رشته‌ها نشان‌دهنده‌ی طیف گسترده‌ی موضوعاتی است که می‌توان از طریق گفتگوهای فکورانه‌ی عمیق‌تری که جایشان در چنین کنفرانس‌هایی خالی است، به آنها پرداخت. این اختلاف‌نظرها، تفاوت‌های فاحش در جهان‌بینی‌ها و مسائل نامرئی مربوط به قدرت را آشکار می‌کند.

< شریک‌یابی در امر کسب‌وکار و حکومتداری

همان‌طور که سخنرانی‌ها و اقدامات سازمان‌دهندگان اصلی این نشست و بسیاری از سخنرانان نشان داد، هدف این کنفرانس کمک به دانشمندان برای برون‌رفت از وضعیت سوءتفاهم متقابل نبود. در واقع، حتی مخاطبان عمده‌ی این کنفرانس نیز از میان دانشمندان نبودند.

سخنرانان در طول این هفته دو گروه از کنشگران را خطاب قرار دادند که تعداد کمی از آنان در این نشست حاضر بودند: یکی مقامات رسمی حکومتی (یا سازمان‌های بین‌المللی) و دیگری مدیران کسب‌وکار. سخنرانان، یکی پس از دیگری، از شکاف موجود میان «دانشمندان» و «سهمداران» انتقاد می‌کردند و آن را ناشی از بی‌علاقگی سهمداران به تحقیقات علمی و حمایت نکردن از آن می‌دانستند. آنها خواهان پُر کردن این شکاف از طریق «همکاری‌های» نزدیک‌تر «دانشمندان» و «تصمیم‌گیرندگان» بودند.

سخنرانان از سرمایه‌گذاران و تاجران و سیاست‌گذاران دعوت کردند تا تحقیقات خود را با همکاری آنها «طراحی» و «اجرا» کنند و به واسطه‌ی این، سهم بیشتری از «مالکیت» تولیدات پژوهشی خود را به آنها بدهند. به عبارت دیگر، به آنها کمک کنند که موضوعات پژوهشی خود را مشخص کرده و از یافته‌های پژوهشی، استفاده‌ی عینی بکنند. به «دیگر بخش‌های جامعه‌ی مدنی» نیز اشاراتی شد، اما تعداد کمی از نمایندگان آنها به این کنفرانس دعوت شده بودند. دانشمندان از

سیاست‌گذاران و مدیران کسب‌وکار خواستند که از آنها حمایت بیشتری بکنند و دانشمندان در عوض، دانش مورد نیاز برای درک «تغییر زیست‌محیطی جهانی» و «مدیریت تحولات اجتماعی» برای رسیدن به «توسعه‌ی پایدار» را در اختیار ایشان قرار بدهند. این پیشنهاد در برگیرنده‌ی تمامی مفاهیم و معیارهای جدید برای اندازه‌گیری وجوه مختلف موضوعی تازه بود که خود دانشمندان در حال حاضر به ایجاد آن کمک می‌کنند: [موضوع] به اصطلاح «اقتصاد سبز».

دیدگاه‌های انتقادی بسیار کمی هم مطرح شد: مثلاً شورای بین‌المللی علوم اجتماعی و نمایندگان آن اغلب به نقد جانبداری‌های تکنوکراتیک از «دانشمندان علوم طبیعی» حاضر در کنفرانس پرداختند و بر ریشه‌های تاریخی یا سیستمیک بحران‌های فعلی زیست‌محیطی اصرار داشتند. دست‌کم یکی از سخنرانان خواهان ایجاد اتحاد قوی‌تر با جنبش‌های اجتماعی نظیر مبارزه‌ی کنشگران و مردمان بومی اکوادور با شرکت‌های نفتی برای «نگه داشتن نفت در چاه‌ها»، شد.

با این حال، این کنفرانس بیشتر یک گفتگوی سه‌جانبه میان علم و دولت و نیز کسب‌وکار بود و بر این فرض قدیمی تکنوکراتیک و دیدگاه مدیریتی مبتنی بود: مشکل اینجاست که «تصمیم‌گیرندگان» فاقد دانش لازم برای تصمیم‌گیری‌های درست هستند، اما اگر دانشمندان این دانش صحیح را در اختیار آنها قرار بدهند، همه چیز درست خواهد شد. [در واقع، از نظر آنها] علت تخریب محیط‌زیست غفلت سیاست‌گذاران است، نه ساختارهای قدرت یا فشارهای سیستمی. تغییر از راه «مدیریت» صحیح از بالا حاصل می‌شود، نه به واسطه‌ی مقاومت از پایین.

پروژه‌ی شورای بین‌المللی علم تحت عنوان «آینده‌ی زمین» از جمله طرح‌هایی است که تجسم این فرضیه است و در این کنفرانس بیشترین توجه را به خود جلب کرد. هدف این پروژه‌ی بلندپروازانه‌ی ده ساله این است که هزاران دانشمند را «به منظور انتقال دانش مورد نیاز جهت توانمندسازی جوامع برای رسیدن به توسعه‌ی پایدار» بسیج کند. این پروژه را چند سرمایه‌گذار ثروتمند جهانی حمایت می‌کنند و یکی از سخنرانان، آن را «یکی از بی‌نظیرترین نمونه‌های همکاری» نامید. مدیرعامل بلکبری در تأیید این سخنرانی، بر نیاز به «پژوهش‌های کاربردی» تأکید کرد و دانشمندان را از خطرات

تظاهرکنندگان با [حاضران در] نشست مردم، میدان فلورینا را در بخش تاریخی مرکز شهر ریودوژانیرو، و در حدود ۴۰ کیلومتر دور از محل نشست رسمی، تصرف می‌کنند. عکاس، هربرت دوسینا.



ثروتمند، که یکی از دانشمندان علوم اجتماعی «نخبگان قدرت» نامیدشان، اشاره می‌کردند و آنها را مقصر می‌دانستند. در نشست مردم، آنها دایماً «جنایتکار» و «قاتل» خطاب می‌شدند. اما اینجا، در این کنفرانس علمی، آنها را «شرکایی» می‌دانستند که باید به آنها توجه کرد و آنان را همکاران خود در طراحی و تولید پژوهش‌های علمی می‌نامیدند. یکی از انسان‌شناسان می‌گفت «ما نباید «نخبگان قدرت» را دشمن خود بدانیم. این سخنان سازنده نیست. ... من فکر می‌کنم که وقتی برای تغییر سیاسی نداریم. ما باید با آنها وارد رابطه بشویم. راه دیگری وجود ندارد.»

< قدرت بی‌طرفی

دانشمندان، که در پی شراکت با حکومت‌ها و کسب‌وکارها بودند، دایماً به «بی‌طرفی» فرضی خود و به کناره‌گیری و بی‌علاقگی خود توسل می‌جستند و دیگر حاضران در کنفرانس ریو را فاقد چنین خصوصیتی می‌دانستند. شاید آنها، از روی ناآگاهی، وقتی که خواهان برقراری «تعاملی جدید میان علم و جامعه» بودند، پرچم بی‌طرفی را بر می‌افراشتند؛ یعنی اینکه ما مجزای از جامعه یا بر فراز آن هستیم. یا وقتی که در پی ایجاد ارتباطات قوی‌تر با «سهامداران» یا با «تصمیم‌گیرندگان» بودند بر طبل بی‌طرفی می‌کوبیدند؛ یعنی این که در اینجا منفعتی عاید ما نمی‌شود و ما به‌موجب شیوه‌هایی که مشکلات را بیان می‌کنیم و راه‌حل‌هایی که برای مشکلات ارائه می‌دهیم در فرایند تصمیم‌گیری دخیل نمی‌شویم. یا وقتی اصرار می‌کردند که یافته‌های آنها صرفاً «مربوط به سیاست‌گذاری» است و هرگز نوعی «نسخه‌نویسی سیاستی» نیست (یعنی این که با محدود کردن سیاست‌های مرتبط، به آن نوع از سیاست‌هایی که این امر را فرض می‌گیرند که راهی غیر از «اقتصاد سبز» نیست، چیزی را تجویز نمی‌کنیم).

با این حال، به نظر می‌رسد که با وجود تأکید مکرر دانشمندان بر بی‌طرفی خود، عمل آنها جانبدارانه است. ■

هربرت دوسینا به‌منظور شرکت در این کنفرانس از طرف شورای بین‌المللی علوم اجتماعی (ISSC) کمک هزینه دریافت کرده و از آنها بسیار سپاسگزار است.

تشدید «مالی‌شدن» زمین شود. در حالی که ایالات متحده و دیگر کشورهای توسعه‌یافته از کاربرد این اصطلاح حمایت می‌کردند. در این نشست، دانشمندان مکرراً از این اصطلاح استفاده می‌کردند بدون این که در آن تأمل کنند و وقتی که از آنها انتقاد شد که چرا از چنین اصطلاحی استفاده می‌کنند، پاسخ یک جغرافی‌دان که از مدافعان اصلی پروژه‌ی «آینده‌ی زمین» بود، اینگونه بود: آخرین شماره‌ی مجله‌ی Nature را مطالعه کنید، علم این مشکل را حل کرده است.

آیا، آن‌گونه که طرفداران «توسعه‌ی پایدار» و «اقتصاد سبز» ادعا می‌کنند، سازگار کردن رشد بی‌پایان با حفاظت از محیط زیست امکان‌پذیر است؟

نشست مردم، در کنفرانس ریو، رشد بی‌پایان را با پایداری توسعه متضاد دانست. این نشست، اقتصاد سبز را به‌مثابه «سرمایه‌داری سبز» به‌سخره گرفت و آن را نوعی تلاش برای اجتناب از تغییرات ساختاری مورد نیاز برای حفاظت از طبیعت دانست. دانشمندان، صراحتاً، برای تخصیص خویش‌مشتری جلب می‌کردند تا به حکومت‌ها و کسب‌وکارها کمک کنند تا ناممکن را امکان‌پذیر سازند.

چه کسانی (با یادآوری منبع پایدارترین شکاف در مذاکرات بین‌المللی زیست‌محیطی) مسئول واقعی بحران‌های زیست‌محیطی ما هستند و چگونه باید با آنها ارتباط برقرار کنیم؟

در جای دیگری از کنفرانس ریو، بسیاری از حاضران به شرکت‌های فراملیتی و کشورهای

«ایدئولوژی» بر حذر داشت.

به غیر از چند مداخله‌ی انتقادی، محتوا و ساختار این برنامه، مخصوصاً دعوت مکرر به «همکاری» با بخش کسب‌وکار و حکومت، این امر را دشوار می‌ساخت که فرد کنفرانس را بدون این تصور ترک کند که این کنفرانس یک نوع حراج جذاب و هماهنگ است که از طرف بوروکرات‌های علمی و دانشمندان به منظور سهم‌شدن در بودجه‌ای که حکومت‌ها و کسب‌وکار به پروژه‌های مهندسی اجتماعی و ژئومهندسی برای «تعدیل» و «مدیریت» بحران‌های زیست‌محیطی اختصاص می‌دهند، ترتیب داده شده است.

پرسش‌هایی که مطرح نشد...

تلاش دانشمندان و بوروکرات‌ها برای یافتن شرکای پرمنفعت لزوماً بدین معنا نیست که آنها و کسانی که این کنفرانس را سازماندهی کردند، آدم‌هایی پولکی و حریص در حوزه‌ی پژوهش هستند. بلکه می‌تواند به این معنا باشد که آنها، آگاهانه یا ناآگاهانه، در پی سهم کردن «شرکای» آینده‌ی خود در پاسخ دادن به پرسش‌های بنیادین زیر هستند که این کنفرانس می‌توانست به بحث درباره‌ی آنها بپردازد، اما از انجام چنین کاری باز ماند:

آیا باید طبیعت را تأمین‌کننده‌ی «خدمات اکوسیستمی» بدانیم و آیا باید بر آن «خدمات» قیمت بگذاریم؟

نمایندگان کشورهای در حال توسعه‌ی حاضر در نشست رسمی ریو، از کاربرد اصطلاح «خدمات اکوسیستمی» در اعلامیه‌ی نهایی خودداری کردند، زیرا می‌ترسیدند که منجر به

< پیامدهای قابل مشاخره؛ فمنیسم و نئولیبرالیسم

سیلویا والبی، دانشگاه لنچستر، انگلستان. رئیس پیشین کمیتهی تحقیقات اقتصادی و اجتماعی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی



خانواده‌ها و بچه‌ها، بانک RBS/NatWest در کمدن را به‌عنوان بخشی از «مؤسسه‌ی دست‌نخورده‌ی ضمانت جامعه‌ی بزرگ» تصرف کردند تا علیه کاهش [نیروها] و نحوه‌ی تأثیرگذاری آن به‌ویژه بر زنان، تظاهرات کنند. لندن، ۲۶ فوریه‌ی ۲۰۱۱.

پیامدهای گسترده‌تر بحران مالی محل بحث و گفتگوست. آیا بحران مالی سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۲ فرصتی است برای سازماندهی مجدد ریشه‌ای و گسترده‌ی اقتصاد و جامعه به یکی از دو صورت راست‌گرایانه (نئولیبرالی یا فاشیستی) یا چپ‌گرایانه (سوسیال دموکراتیک یا سوسیالیست)؟ مدعای این مقاله این است که جنسیت قانون اصلی فرایندها و ساختارهای درگیر در این مسئله است و پروژه‌ی نئولیبرالی و برنامه‌های حکومتی جنسیت محورند و جنسی شده‌اند.

< منابع نئولیبرالیسم

با وجود اینکه رشد سرمایه‌ی مالی فرایندی جهانی است، هنوز هم تفاوت‌های چشمگیری میان صورت‌بندی‌های اجتماعی ملی مختلف وجود دارد. وجود این تفاوت‌ها این امکان را به ما می‌دهد که پیامدهای مختلف بحران کنونی

ارائه شده، نقد شده است، چرا که این کسری بودجه و اقراض عمدتاً به علت کاهش ناگهانی درآمدهای حاصل از مالیات که ناشی از رکود اقتصادی ایجاد شده به واسطه‌ی بحران مالی بوده، ایجاد شده‌اند و با اختصاص بودجه‌هایی برای ضمانت بانک‌ها و همچنین هزینه‌های حمایت از کسانی که به واسطه‌ی رکود اقتصادی کار خود را از دست داده‌اند، تشدید شده است.

تفسیر دوم این است که مشکل در قرار دادن یورو به عنوان پول رایج اتحادیه‌ی اروپا، نهفته است چرا که کشورهای اروپایی خارج از این اتحادیه نمی‌توانند ارزش پول خود را [با این پول واحد] تنظیم کنند. اما این «راه حل»، به‌ندرت کاهش ارزش پول رقابتی را همانند طرح‌های حمایت دولتی که در دهه‌ی ۳۰ بی‌اعتبار شد، پیشنهاد می‌کند. (این سیاست در حال حاضر در انگلستان که خارج از قلمرو

را که به نیروهای سیاسی مختلف در جوامع، دولت‌ها و سیستم‌های سیاسی متفاوت وابسته است، به بحث بگذاریم.

بحران کنونی در متن [جامعه‌ی] اروپایی، که با یک سری تغییرات در هر جای دیگری هم اعمال‌شدنی است، فشاری شدید برای کاهش هزینه‌های دولت است. به نظر می‌رسد کسری بودجه‌ی دولت و بدهی‌های روی هم جمع‌شده‌ی آن تحمل‌ناپذیر شده است. تفسیرهای مختلفی از این فشارها وجود دارد.

تفسیر اول این است که صرف بودجه‌های سنگین برای رفاه [عمومی] علت به وجود آمدن کسری بودجه و اقراض دولتی شده است و در نتیجه، درمان این بحران هم کاستن از هزینه‌هاست. اما این دیدگاه که به عنوان تبیینی برای منشأ کسری بودجه

تفسیر سوم این است که بحران مالی، پیامد اجتناب‌ناپذیر سرمایه‌داری است به این معنا که نظام کنونی انباشت سرمایه، به پایان عمر خود رسیده است و آینده‌اش یا به بربریت منتهی می‌شود یا به سوسیالیسم (هاروی) یا گذار به هژمونی بعدی (آریقی). این تفسیر خیلی کلی و نسنجیده است و ویژگی‌های بسترهای سیاسی و اجتماعی جوامع گوناگون را در نظر نمی‌گیرد.

تفسیر چهارم که در این جا بسط یافته، نفولیرالیسم را مرحله‌ی بعدی و گریزناپذیر سرمایه‌داری نمی‌داند، بلکه [آن را] فرایندی می‌داند که با توسعه‌ی سرمایه‌ی مالی در هم تنیده است و نیروهای سیاسی مختلفی در آن دخیل‌اند. در بطن این دیدگاه، اختلاف‌نظرهای درخور توجهی درباره‌ی سرشت این نیروهای سیاسی و دیدگاه‌هایشان وجود دارد. وقتی که دولت‌ها افول می‌کنند، احزاب سیاسی قدیمی تلاش می‌کنند که اوضاع جدید را بررسی کنند. پروژه‌های جدید، از اشغال [اماکن مختلف] گرفته تا عدم انقطاع، در خارج از چارچوب دولت اجرا می‌شوند؛ احزاب و ائتلاف‌های جدیدی برای اعتراض به دولت شکل می‌گیرند. یکی از چیزهایی که در این تفسیر اهمیت فراوانی دارد جنسیت‌محوری این پایگاه‌های منازعه و همچنین نیروهای سیاسی و برنامه‌های جدید آنهاست.

< ریاضت مسئله‌ی فمینیستی است >

در دهه‌های اخیر، در بسیاری از کشورهای اروپایی و غیراروپایی، افزایشی در وجوه جنسیتی دولت‌های رفاه در زمینه‌های تأمین آموزش، سلامت، درمان، سامان‌دهی اشتغال و فاصله‌ی آن با کار ایمن وجود داشته است. این دستاوردها اغلب حاصل پروژه‌های فمینیستی و کارگری‌ای بودند که به طرز پیچیده‌ای در برنامه‌های سوسیالیستی و سوسیال دموکراتیک با هم ترکیب شده بودند. تثبیت این پروژه‌های معطوف به جنسیت در برنامه‌های دولتی و نهادهای اجتماعی هم‌زمان بود با مراحل آغازین پروژه‌ی نفولیرالی خصوصی‌سازی و حذف نظارت دولت. زمانی که زنان شاغل آهسته آهسته حضور بیشتری در جامعه‌ی مدنی و نهادهای سیاسی پیدا کردند و هم‌زمان برخی نهادهای سوسیال دموکراتیک از قبیل اتحادیه‌های صنفی به پس رانده شدند، جریان‌های پویای جنسیتی

< واکنش‌های گوناگون >

و طبقاتی، اغلب، از هم فاصله می‌گرفتند. در طی بحران مالی، پروژه‌های نفولیرالی به منزله‌ی حملات جنسیتی سختی بر پیکره‌ی این رشد جنسیتی سوسیال دموکراتیک در حال افزایش، پا به عرصه گذاشتند.

مالیات یک مسئله‌ی فمینیستی است. روشی که برای بودجه‌بندی برحسب جنسیت در تغییرات ایجاد شده در بودجه‌های ملی اعمال شد، نشان داد که تلاش‌ها برای کم کردن کسری بودجه برای بخش‌های مختلف جمعیت به یکسان اعمال نشده و این تناسب به زیان زنان بر هم خورده است. در انگلستان، کتابخانه‌ی مجلس عوام گزارش داده است که در بودجه‌ی سال ۲۰۱۰ از ۸۰۱ میلیارد دلار افزایش متوسط مالیات سرانه/ کاهش سرانه‌ی منافع، ۵۸ میلیارد دلار (۷۲ درصد) را زنان و ۲۲ میلیارد دلار (۲۸ درصد) را مردان باید پرداخت می‌کردند. در حالی که مالیاتی که بیشتر مردان پرداخت می‌کردند، افزایش بسیار کمی پیدا کرد، منافع و خدماتی که زنان بیشتر استفاده می‌کردند، دچار کاهش شدیدی شد. بستن پناهگاه‌های مالیاتی یا معرفی مالیات بر معاملات مالی که رهبران آلمانی و فرانسوی آن را به‌عنوان یک سیاست برای اتحادیه‌ی اروپا ترویج کردند و لندن در برابر آن مقاومت کرد، سیاست‌هایی جنسیت‌محورند.

یک نمونه‌ی دیگر در انگلستان مربوط است به کاهش بودجه‌های ملی برای تأمین خدمات رفاهی محلی از قبیل تأمین سرپناه، ارائه‌ی مشاوره به کارگران و حمایت از آنها تا جلو خشونت علیه زنان گرفته شود. توسعه‌ی این بخش، واکنش جنسیتی سوسیال دموکرات‌ها به مسئله‌ی خشونت بود که در آن به جای واکنش‌های تنبیهی از قبیل زندان برای عاملان خشونت، به گسترش رفاه و ارائه‌ی خدمات به قربانیان زن اولویت داده شده بود. در یک پروژه‌ی تحقیقاتی کوچک، با همکاری NGO ها و اتحادیه‌های صنفی که بر سازوکارهای «آزادی اطلاعات» سرمایه‌گذاری کرده بودند، اطلاعات مربوط به کاهش بودجه‌ها بر ملا شد. یک درصد کاهش سالانه‌ی بودجه‌های ملی وقتی در شوراهای محلی به مسئله‌ی خدمات مربوط به جلوگیری از خشونت علیه زنان می‌رسد، چندین برابر شده و به میزان سالانه ۳۱ درصد کاهش بودجه‌ی سالانه می‌رسد. علت این مسئله تا حدی این است که این خدمات، حمایت قانونی کمتری در قیاس با خدمات معمول و قدیمی‌تر دارند.

بازسازی اقتصاد و جامعه در انگلستان و سایر کشورها واکنش‌های مختلفی ایجاد کرده است که به طرز چشمگیری از یک کشور تا کشور دیگر متفاوت‌اند و اثرهای گوناگون و متفاوتی به جا گذاشته‌اند. یک راه برای درک این تفاوت‌ها مقایسه کردن جنبش‌های ایجاد شده در جامعه‌ی مدنی با جنبش‌هایی است که متوجه دولت است. جنبش‌های جامعه‌ی مدنی شامل اشغال [اماکن مختلف] می‌شود که در بسیاری از شهرهای اروپایی و آمریکای شمالی رخ داده است؛ اما گونه‌های دیگری از جنبش نیز رخ داده است، مثلاً در انگلستان جنبشی درباره‌ی فرار از مالیات و پرهیز شرکت‌ها از پرداخت آن وجود دارد که از طریق [جنبش] عدم انقطاع سامان‌دهی می‌شود.

وقتی دولت‌ها دچار افول شدند، احزاب سیاسی جدید و ائتلاف‌های تازه‌ای در چند کشور اروپایی از قبیل فرانسه (حزب چپ)، آلمان (حزب چپ‌گرا) و ایسلند شکل گرفتند. این جنبش‌های چپ نوعاً دارای عناصر فمینیستی قدرتمندی بودند. لافل درباره‌ی کشورهای اروپایی احتمالاً خطاست که این رویدادها را به دو قطب جریان‌های داخل و خارج دولت تقسیم کنیم؛ چرا که این دو دسته تحولات سیاسی هم بسته‌اند. مثلاً با اینکه در ایسلند زیاده‌ترین رشد در بروزات جدید نیروهای چپ و فمینیستی را شاهد هستیم، کمترین تمرکز اثرهای منفی بحران مالی بر اقلیت‌ها و همچنین وجود حرکتی به سوی دموکراتیک‌تر شدن [توسط دولت] را هم مشاهده می‌کنیم.

بحران مالی به پایان نرسیده است. تلاش‌ها برای بازسازی اقتصاد و جامعه نتایج گوناگونی در پی داشته است. این گوناگونی نتایج تا حدی به جنبش‌های سیاسی متنوع در جوامع بر می‌گردد. این تلاش‌ها فقط به نظام سرمایه‌داری محدود نمی‌شوند بلکه به ساختار و نظام جنسیتی جوامع توجه دارند. پیامدهای آن همچنان محل بحث و گفتگو است. ■

< فعالیت های فمینیستی اوکراین

تامارا مارتسنیوک، دانشگاه ملی کیف موهیلا آکادمی، اوکراین



(<http://ofenzyva.wordpress.com>) یک طرح ابتکاری مستقل عمومی است که برای غلبه بر شکل های پدرسالارانه ی قدرت با نمودهای گوناگون آن (جنسیت گرایی، همجنس هراسی، تغییر جنس هراسی، پیرستیزی، نژادپرستی و شووینیسم) می جنگد و از حقوق اقتصادی و باروری برای زنان حمایت می کند. این طرح می خواهد تبعیض اجتماعی و شیوه های قانون گذاری را تغییر دهد تا فضایی برای مطالعات انتقادی زنان و فعالیت سیاسی

روز جهانی زن (۸ مارس) برای زنان اوکراینی تنها گل و توجه بیشتر را به همراه ندارد بلکه یادآور حقوقی است که آنان بیش از یک سده برای آن جنگیده اند. سال گذشته، یک طرح ابتکاری تازه ی فمینیستی، «تهاجم فمینیستی» (Feminist Offensive) با سازمان دهی کارگاه هنری فمینیستی و کنفرانس بین المللی فمینیست و راه پیمایی فمینیستی شیوه های جدیدی را برای جشن گرفتن هشتم مارس فراهم کرد.

فمینیستی

تهاجم

فعلان Ofenzyva (تهاجم فمینیستی) در تظاهرات اول می (۲۰۱۲) در کیف شرکت می کنند. روی پلاکارد نوشته شده است: «روز کاری زن: ۳۶ ساعت: ۸ ساعت کار دستمزدی، ۴ ساعت آشپزخانه، ۲۴ ساعت بچه داری»؛ «نه به خشونت، نه به آزار جنسی»؛ «نادیا تولوکنو را آزاد کنید» (یک زندانی فعال در پوسی ریوت، یک گروه فمینیستی روسی موسیقی پانک راک). عکس از Ofenzyva.

مستقل بسازد و دانش‌رهای بخشی فمینیستی و زبان غیرجنسی را گسترش دهد و به اشتراک بگذارد.

یک کنفرانس بین‌المللی سه روزه «فمینیسم؛ نقطه‌ی اجتماع» ۵ تا ۷ مارس ۲۰۱۲، که «تهاجم فمینیستی» آن را سازمان‌دهی کرده بود با هدف فراهم آوردن مکانی برای گردآمدن و اتحاد، دانشمندان و فعالان را از اوکراین، روسیه، لهستان، صربستان، فنلاند، فرانسه و ایالات متحده گرد هم آورد. در پنل «عملکرد سیاسی فمینیستی»، مشارکت‌کنندگان، ابتکارات مردمی خویش را علیه نقض حقوق زنان به اشتراک گذاشتند. گروه فمینیستی «La Barbe» (ریش)، با گذاشتن ریش و با تسخیر اتاق‌های هیئت مدیره، گردهمایی‌ها یا نمایشگاه‌های هنری، نبود زنان را در مجموعه‌های تصمیم‌گیری که مردان بر آن مسلطاند برجسته ساختند. «زنان کنشگر» (صربستان) اجرایی خیابانی را برعهده گرفت تا توجهات را به شکل‌های گوناگون خشونت‌های جنسیت‌محور مانند خشونت خانگی، زن‌کشی، تجاوز، خستگی مفرط و از پا افتادگی و غیره، جلب نماید. «پوسی ریوت» گروه موسیقی پانک فمینیستی روسیه نتوانست در کنفرانس شرکت کند زیرا اعضایش برای یک اجرا در محراب کلیسای مسیح منجی در مسکو دستگیر شده بودند. همچنین، سازمان‌دهندگان کنفرانس برنامه ریزی کرده بودند تا از گروه مردمی زنان اوکراینی «فمین» (که با بالاتنه‌ی عریان اعتراض می‌کنند) دعوت کند تا درباره‌ی تجربیاتشان در این زمینه صحبت کنند. متأسفانه، «فمین» تصمیم گرفت به خارج (ترکیه) رود چرا که اجرای

برهنه‌شان از جنگیدن برای حقوق زنان در اوکراین مهم‌تر بود.

در طول کنفرانس، درباره‌ی حمله‌های مذهب و حقوق برتر به حقوق زنان در اوکراین و لهستان و روسیه بحث کردیم. بنابراین، انسان‌شناس لهستانی، آگاتا چلستوسکا، بحث سقط جنین و شیوه‌ای را بررسی کرد که در آن این موضوع بازپچه‌ی احزاب سیاسی برای مذاکره در روابط لهستان و جهان غرب (به ویژه اتحادیه‌ی اروپا) می‌شد، صرف نظر از تأثیرات بسیار واقعی که فضای سیاسی بر حقوق و سلامت باروری زنان دارد. لسیا پاگولیچ و گالینا یارمانوا گفت‌وگوهای گروه‌های بنیادگرای مذهبی را ارزیابی کردند که در پنج سال گذشته به شیوه‌ی درخور توجهی در کمپین‌های خویش علیه سقط جنین، لقاح آزمایشگاهی و هم‌جنس‌گرایی در اوکراین فعالیت می‌کنند.

موضوع همکاری کلیسا و دولت در حمله به حقوق زنان، برای راهپیمایی فمینیستی ۸ مارس ۲۰۱۲ انتخاب شده بود. ۲۰۰ شرکت‌کننده با شعارهای «کلیسا و دولت، زمان جدایی فرا رسیده است!» و «مالیات بی‌فرزندی؛ مالیات بر فقر» (اخیراً لایحه‌ای در مجلس اوکراین پیشنهاد شده است با این ایده که از افراد بالای ۳۰ سال بدون فرزند، مالیات گرفته شود) راهپیمایی کردند. شعارهای سال گذشته این‌ها بودند: «آشپزخانه‌ی کمتر، کتاب‌های بیشتر»؛ «شالوده‌ای برای والدین»؛ «خانواده؛ جایی برای دوست‌داشته شدن» و غیره. فمینیست‌های اوکراینی همچنین درخواست آزادی فعالان «پوسی ریوت» را مطرح نمودند که در بالا اشاره شد و به خاطر اعتراض ضدروحانیت تحت بازداشتند.

راهپیمایی فمینیستی حمله‌هایی به حقوق باروری زنان را پیش‌بینی می‌کرد، مانند آنچه در ۱۲ مارس ۲۰۱۲ در ورخونا رادا (پارلمان اوکراین) روی داد؛ هنگامی که نماینده‌ی مجلس، آندری شکیل، طرحی را پیشنهاد کرد که قانونی گذاشته شود تا خاتمه‌ی مصنوعی بارداری (سقط جنین) را ممنوع کند. در شرایط فعلی قانون، زن می‌تواند در صورتی که بیش از ۱۲ هفته باردار نباشد سقط جنین کند. با نزدیک شدن انتخابات مجلس در پاییز ۲۰۱۲، سیاستمداران تلاش می‌کنند تا از این موضوعات «داغ» به مثابه گرایشات جمعیت‌شناختی و اخلاق جنسی سوءاستفاده کنند.

در نتیجه‌ی تلاش‌های فعالان دینی و سیاسی برای حمله به حقوق باروری زنان، سازمان‌های غیردولتی زنان (NGOها) نامه‌ای جمعی به رئیس‌جمهور اوکراین، رئیس مجلس اوکراین و دیگر سیاستمداران نوشتند و آنان را به در نظر گرفتن عواقب جرم‌ساختن سقط جنین فراخواندند. در ۲۷ مارس ۲۰۱۲، فعالان حقوق زنان کنفرانسی خبری را سازمان دادند: «زن‌کشی در اوکراین: خطرات جرم‌سازی سقط جنین چیست؟» آنان از سیاستمداران خواستند تا علیه این لایحه‌ی تبعیض‌آمیز که حقوق باروری زنان را نقض می‌کند و سلامت آنان را در خطر قرار می‌دهد، رأی دهند.

در نتیجه، در طول دو سال گذشته، فمینیسم، در مقام فعالیت و در مقام بحث روشنفکری، سرانجام در فضای عمومی اوکراین ظاهر شده است. تقریباً بسیار دیر، هنگامی که ابتکارات مردمی عامل تعادلی را در حملات فزاینده به حقوق زنان فراهم می‌آورد. ■

< سطوح فزاینده‌ی ناامنی در آمریکای لاتین

کابریل کسلر، دانشگاه ملی لا پلاتا، آرژانتین



یک تظاهرکننده در حین تظاهراتی علیه جرم و جنایت در بوئنس آیرس در سال ۲۰۰۹، اعلانی به رنگ پرچم آرژانتین را بالا گرفته، که می‌گوید: «ناامنی را متوقف کنید».

بزهکاری بر تصورات و اعمال اجتماعی مردم تأثیرات خاصی می‌گذارد. عموم مردم، برخلاف گذشته، پذیرفته‌اند که بزهکاری یک مشکل همگانی است و درباره‌ی علل و خطرات فردی و راه‌حل‌های الزامی آن پرسش‌هایی مطرح کرده‌اند. مجموعه‌ی پاسخ‌هایی که به این پرسش‌ها داده شده، علل جامعه‌شناختی ناامنی را در کنار هم قرار می‌دهد. این رویکرد مشخص می‌کند که کدام دسته از احساس ناامنی‌ها منطقی هستند؛ چنین رویکردی در قالب اقدامات احتیاطی الزامی تحت عنوان «مدیریت ناامنی» تعریف می‌شود. افزایش فعلی میزان نگرانی از بزهکاری با یافته‌های پژوهشی دوره‌های قبل، که سطح نگرانی‌ها خیلی

نگرانی از بزهکاری در سرتاسر آمریکای لاتین شیوع پیدا کرده است. این منطقه ۱۴ درصد جمعیت جهان را در خود جای داده و ۴۰ درصد قتل‌هایی که سالانه در جهان با استفاده از اسلحه‌ی گرم صورت می‌گیرد، در این منطقه رخ می‌دهد و به همین خاطر نگرانی از بزهکاری، مسئله‌ای شگفت‌آور نیست. حتی در کشورهایی نظیر آرژانتین، کاستاریکا، شیلی و اورگوئه که میزان جرایم نسبتاً پایین است، میزان ترس از بزهکاری بسیار بالاست. من با استفاده از یک رویکرد چندروشی به بررسی مسئله‌ی «احساس ناامنی» در آرژانتین پرداخته و آن را با دیگر کشورهای منطقه‌ی آمریکای لاتین مقایسه کرده‌ام.^۱ ترس روزافزون از

کمتر بود، تناقض دارد. از یک طرف، این مسئله رابطه‌ی کلاسیک ترس و اقتدارگرایی را تغییر می‌دهد. و از طرف دیگر، معماهای ناامنی، یعنی اینکه چرا گروه‌هایی که کمتر از همه قربانی بزهکاری بوده‌اند، بیشتر از دیگران از آن واهمه دارند، نیز تغییر می‌کند.

مطالعات اولیه درباره‌ی ترس از بزهکاری، در دهه‌ی ۱۹۶۰ در ایالات متحده انجام شد و از همان زمان این مسئله، نسبتاً مستقل از بزهکاری واقعی بود. ترس از بزهکاری با افزایش قربانیان آن بیشتر می‌شود، اما وقتی که به‌عنوان یک مشکل اجتماعی مطرح شود، حتی کاهش میزان جرایم نیز موجب کم شدن آن نخواهد شد. تعریف متداول ترس از بزهکاری یک پاسخ احساسی به ترس یا نگرانی در مواجهه با بزهکاری یا نمادهایی است که مردم با بزهکاری تداعی می‌کنند. البته ما ترجیح می‌دهیم که از مفهوم «احساس ناامنی» استفاده کنیم، زیرا با وجود اینکه اشاره به ترس همچنان نقش محوری دارد، مفهوم احساس ناامنی شامل دیگر احساسات مرتبط نظیر عصبانیت، خشم یا ضعف می‌شود و دغدغه‌های سیاسی، علل ایجاد این احساس و اقداماتی در زمینه‌ی مدیریت ناامنی را در بر می‌گیرد.

مصابحه‌شوندگان آرژانتینی چه درکی از احساس ناامنی دارند؟ ناامنی و قانون‌شکنی لزوماً ارتباط مستقیمی با هم ندارند. مشخصه‌ی خاص ناامنی، اتفاقی بودن خطر است. ناامنی نوعی خطر برای مال و جان انسان‌ها است و می‌تواند به سرعت هر کسی را از بین ببرد. یکی از وجوه ناامنی، تغییر دایمی موقعیت‌های خطرناک در زندگی است، به طوری که دیگر مرز مشخصی میان مناطق امن و ناامن وجود ندارد. یکی دیگر از وجوه ناامنی این است که تعیین شکل‌های مختلف ترس نسبتاً ناممکن می‌شود: تصور از خطر، دیگر به تصویرهایی که داغ ننگ بر پیشانی دارند نظیر جوانان گروه‌های حاشیه‌ای، محدود نمی‌شود و بی‌اعتمادی به هر کسی را در خود جای می‌دهد. این تعدد تصاویر و مکان‌های خطرناک باعث افزایش احساس خطر اتفاقی و همه‌جایی می‌شود.

مطالعاتی که در این زمینه انجام شده بر پاسخ‌دهی به یک مجموعه پرسش‌ها و تناقض‌ها متمرکز بوده است: چرا احساس ناامنی در میان گروه‌هایی که کمتر قربانی خشونت شده‌اند، نظیر زنان و سالخوردگان، بیشتر است؟ رابطه‌ی ترس و طبقه‌ی اجتماعی چیست؟ من با استفاده از روش مثلث‌بندی میان روش‌های کمی و کیفی به بررسی این تناقض‌ها در آرژانتین پرداخته‌ام. تفاوت داده‌های کمی در خصوص طبقه‌ی اجتماعی چندان چشمگیر نبود، اما در داده‌های کیفی دو شاخص دوری و نزدیکی از جمله محورهای مهم تمایز هستند. طبقات پایین جامعه، به لحاظ جسمی و اجتماعی به خطر نزدیک هستند، در حالی که طبقات متوسط و بالای جامعه به لحاظ اجتماعی و جسمی از بزهکاری دورند. نزدیکی به خطر با نوعی قرائت سیاسی «از پایین به بالا» همراه است. در محله‌های پایین شهر بحث‌های محلی بسیاری درباره‌ی نمونه‌های عینی بزهکاری مطرح است و خود اجتماع در مرکز این بحث‌ها قرار دارد. در محله‌هایی که طبقات متوسط و بالا سکونت دارند، دوری از محل بزهکاری باعث تقویت نگاه «از بالا به پایین» می‌شود؛ این نوع نگاه مبتنی بر فرایندهای سیاسی و اجتماعی است و به فرد اشاره‌ای نمی‌کند. با وجود این، نه نزدیکی به محل بزهکاری موجب یک‌دلی با آن می‌شود و نه دوری از بزهکاری به معنای اتخاذ مواضع تنبیهی‌تر است. حتی نزدیکی می‌تواند منجر به محکومیت اخلاقی بزهکاری بشود، زیرا ممکن است برخی

بگویند که با وجود وضعیت‌های دشوار و فراگیر اجتماعی، «بچه‌های من دزدی نمی‌کنند» یا از طرف دیگر، اعضای خانواده این بهانه را بیاورند که «بچه‌های آنها قلباً انسان‌های بدی نیستند». دوری از خطر هم به دلایل ساختاری مربوط می‌شود و هم با این موضع شدیداً واکنشی که این وضعیت را «نوعی جنگ چریکی» می‌داند در ارتباط است. بنابراین، اتخاذ مواضع کم‌وبیش تنبیهی خاص یک طبقه‌ی اجتماعی مشخص نیست. این مسئله از جمله موضوعات بحث‌برانگیز در منطقه‌ی آمریکای لاتین است.

مسئله‌ی جنسیت بیش از هر چیز دیگر متناقض می‌نماید. داده‌ها همواره حاکی از این است که زنان بیشتر از بزهکاری هراس دارند و بحث‌های مرتبط دیگر نیز این تفاوت را نشان می‌دهد. با این حال، وقتی ناامنی گسترش می‌یابد، تفاوت‌های جنسیتی درباره‌ی «چگونگی احساسات و نحوه‌ی بیان آنها» کمتر می‌شود. در این حالت، احساس خطر و بیان آن برای مردان طبیعی‌تر جلوه می‌کند. در مثلث‌بندی میان پیمایش‌ها و مصاحبه‌های کیفی مشخص شد همان افرادی که در پیمایش‌ها گفته بودند که از بزهکاری هراسی ندارند، در طول مصاحبه با توجه به وضعیتی که وجود دارد نوعی هراس «منطقی» داشتند.

اگر بخواهیم به بررسی ترس اقلیت‌ها بپردازیم، خواهیم دید که با نگرش‌های اقتدارگرایانه رابطه‌ی مستقیمی دارد. در حال حاضر بر سر این که آیا افزایش احساس ناامنی باعث ایجاد اقدامات تنبیهی بیشتر می‌شود یا نه بحث‌هایی در این منطقه در گرفته است. به طور کلی، می‌توان گفت که وجود ایدئولوژی‌های سیاسی پیشینی موجب شده تا تجزیه و تحلیل ناامنی در جاهای مختلف متفاوت باشد. البته ممکن است ناامنی موجب تضعیف اعتقادات دموکراتیک نیز شود. در گزارش‌هایی که درباره‌ی ناامنی نوشته شده، شاهد چیزی به نام «لغزش تنبیهی» هستیم؛ یعنی حرکت از مواضع ملایم‌تر به سوی مواضعی که از اقدامات شدیدتر حمایت می‌کند، حتی اگر چندان شدید نباشد. مهم‌تر از همه اینکه، دیگر نمی‌توانیم به به‌اصطلاح توضیح و تبیین بحران‌های اجتماعی بپردازیم. در دهه‌ی گذشته، همگی بر این نظر بودند که بزهکاری از پیامدهای زبان‌بار اصلاحات نئولیبرال است. امروزه، پس از سال‌ها افزایش رشد و کاهش فقر و نابرابری، شاهد آن هستیم که بزهکاری از میان نرفته است. بنابراین، پژوهشگران دانشگاهی آمریکای لاتین با این چالش مواجه هستند که تبیین‌های بهتری برای گفتمان‌های فزاینده‌ی تنبیهی ارائه بدهند. چرا که در زمینه‌های دیگر، این گفتمان‌های تنبیهی به تبیین‌هایی اشاره دارند که دیگر از ساختارهای اجتماعی عیب‌جویی نمی‌کنند و افراد را مقصر می‌دانند.

اینها اندک پرسش‌هایی هستند که به دنبال افزایش احساس ناامنی مطرح می‌شوند. پاسخ‌های پژوهشگران دانشگاهی و نحوه‌ی انتقال این پاسخ‌ها به دیگر بخش‌های جامعه، به کیفیت دموکراسی‌های ما بسیار بستگی دارد. ■

^۱ Kessler, G. (2009) El sentimiento de inseguridad – Sociología del temor al delito [The Feeling of Insecurity: Sociology of the Fear of Crime]. Buenos Aires: Siglo XXI Editores.

< طبقه‌ی متوسط سیاه در کلمبیا! متناقض‌نمای اجتماعی؟!>

مارا وپوروس، دانشگاه ملی کلمبیا، بوگوتا، کلمبیا

مطالعات متعددی نشان داده است که جمعیت کلمبیایی آفریقایی تبار پایین‌ترین سطح درآمد، نامساعدترین کیفیت زندگی، بالاترین نرخ اشتغال کودکان، کمترین میزان پذیرش (affiliation) امنیت اجتماعی و بالاترین آسیب‌پذیری جمعیت‌شناختی را به‌نسبت دیگر گروه‌ها در کلمبیا دارد. (Urrea et al 2004). علاوه بر این، تعداد اندک مردان سیاه‌پوست و حتی تعداد بسیار اندک‌تر زنان سیاه‌پوست در موقعیت‌های مهم‌تر جامعه‌ی مدنی، دولت، شرکت‌های خصوصی و نیز فقدان تصاویر مثبت از زنان و مردان سیاه‌پوست در رسانه و بازنمایی نمادین آنها در اماکن عمومی، به تنهایی دوام نژادپرستی در کلمبیا را اثبات می‌کند. در این شرایط، آیا بر عهده گرفتن مطالعاتی درباره‌ی این تعداد اندک مردم سیاه‌پوست که در معرض این تجربیات قرار نگرفته‌اند، منطقی به نظر می‌رسد؟

یک جواب ممکن این است که این [مطالعه] در شرایطی مانند شرایط کلمبیا می‌تواند برای آشکار کردن خط سیر پیشرفت اجتماعی آفریقایی کلمبیایی‌ها مناسب باشد. با این فرض که این روندها کمتر مطالعه شده‌اند و معمولاً از گزارش‌های رسمی تاریخ ملی بی‌بهره‌اند. بنابراین، آنها بازنمایی‌های جایگزین ممکن را پیشنهاد می‌کنند که با کلیشه‌های تصویر شده از این مردم مقابله می‌کنند.

به‌واسطه‌ی تحقیقاتمان، در حال حاضر واقعیت‌هایی را درباره‌ی این مردم می‌دانیم که پیش از این نمی‌دانستیم، از جمله اینکه چگونه جنسیت و نژاد و طبقه، برای ایجاد

مسائل طبقه‌ی متوسط سیاه با یکدیگر تقاطع می‌یابند. در اینجا به معرفی برخی نتایج پژوهشی گسترده‌تر می‌پردازم.

< چه کسی موفق به ارتقا می‌شود؟>

در دوره‌ی قرن بیستم، به‌علت انباشت سرمایه‌ی اقتصادی در نواحی روستایی و معدن‌کاری و تا حد زیادی، به‌خاطر افزایش دسترسی به آموزش عالی، «طبقه‌ی متوسط سیاه»‌ی در مناطق مختلف کشور تشکیل شد. با وجود مقاومت پیش‌داوری نژادی و تبعیض، این طبقه توانست فضایی اجتماعی و سیاسی و اقتصادی کسب کند. این روندهای تحرک اجتماعی رو به بالای سیاه‌پوستان کلمبیا، در راه‌هایی اتفاق افتاده که ویژه‌ی زمینه‌های مشخص منطقه‌ای، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی‌ای است که در آن پدیدار شده است. تحلیلی که من اینجا ارائه می‌کنم، به مردم ساکن شهر بوگوتا، که اکثریت آنها از ناحیه‌ی اقیانوس آرام می‌آیند، مربوط می‌شود؛ منطقه‌ای که بالاترین درصد جمعیت آفریقایی تبار کشور را به خود اختصاص می‌دهد.

بر اساس تحلیلی از خط سیر اجتماعی آنها متجاوز از سه نسل، خودشان، پدرمادرشان، پدربزرگ و مادربرگشان، دو گروه اصلی را شناسایی کرده‌ایم که با درجات متفاوت تحرک مشخص شده‌اند: آنهایی که موقعیت اجتماعی والدین و والدین والدینشان را بازتولید می‌کنند و آنهایی که نسبت به اجدادشان بالاتر می‌روند. در گروه دوم، همچنین، می‌توانیم سرعت‌های متفاوت تحرک را تشخیص دهیم: بعضی بیشتر

به تدریج بالا می‌روند و بعضی بیشتر به سرعت. نتایج تحلیل ما حاکی از آن است که مسیر حرکت زنان، بیشتر از مردان، بازتولیدکننده است؛ به بیان دیگر، زنان نسبت به مردان تحرک طبقاتی کمتری از خود نشان می‌دهند. آن زنانی که تحرک روبه‌بالا دارند، بیشتر، دختر متخصصان و یا دختر کسانی هستند که حداقل سطح تحصیلات متوسطی دارند. در مقابل، در میان مردان، پسر یا نوه‌ی افراد کم‌سواد یا بی‌سواد بودن، متداول‌تر است. اگر این را در نظر بگیریم که اکثریت پدربزرگ و مادربرگ‌های هم مردان و هم زنان، هرگز به مدرسه نرفته‌اند، می‌توانیم نتیجه بگیریم که مرحله‌ی اصلی تحول در مسیرهای آموزشی، میان نسل‌های پدربزرگ و مادربرگ‌ها و پدرمادرها فاصله می‌اندازد.

< جایگاه جنسیت در پیشرفت اجتماعی آفریقایی کلمبیایی‌ها>

تحرک اجتماعی، علاوه بر درآمد افزایش یافته، مستلزم اقتباس «عادت‌واره‌ی طبقاتی» است، که حتی اگر به نظر برسد تنها مربوط به تفاوت در سرمایه‌ی اجتماعی و اقتصادی است، جنسیت‌گرا (gendered) و نژادپرستانه (racialized) هم هست. طبقات متوسط نه تنها در مقابل توده‌ی طبقات پایین‌تر، که در ارتباط با عناصر تشکیل‌دهنده‌ی زیادی از هویت‌های جنسیتی مسلط نیز تعریف می‌شوند. از این نظر، تحرک طبقاتی برای زن و مرد سیاه‌پوست، مستلزم سازگاری با هنجارهای جنسیتی غالب و پذیرفتن ارزش‌ها و سلوک‌هایی است که یک زن یا مرد را

در جامعه‌ی کلمبیایی «محترم» می‌کند و این، همانی است که معمولاً به مرد و زنی سفیدپوست یا دورگه نسبت داده می‌شود. این تجارب پرورش نفس، به‌طور مداوم بر کسانی که در معرض آن قرار دارند، اثر می‌گذارد، در حالی که مردان و زنان سیاه‌پوست را متوجه موضوعاتی منظم و عاقلانه و سخت در عملکردشان هم در محل کار و هم در خانه می‌کند.

در نمونه‌ی زنان مصاحبه‌شده، این به معنای مادران خوب و همسران نمونه بودن، متین و محتاط بودن در تن صدا و ژست‌ها و رفتار اجتماعی‌شان و تطبیق ارائه‌ی فردی‌شان با تصویر [ارائه شده] از زنانگی ارزشمند در طبقات اجتماعی بالاتر است. به‌منظور حفظ احترامشان، این زنان از سنن پایین یا به محض ازدواج، خود را عقیم (desexualized) می‌کنند تا به پیش‌داوری‌های بالقوه که آنان را وقیح یا دارای «اخلاق متزلزل» می‌شمارد، واکنش نشان دهند.

برای مردان، چنین اقتباسی از هنجارهای غالب شامل کارگرانی مسئولیت‌پذیر و نان‌آوران اقتصادی خوب بودن، تعدیل کردن بیان سلیقه‌شان درباره‌ی رفتار بی‌بند و بارانه، طرد هر رفتاری که مردانگی آنان را زیر سؤال می‌برد و پذیرش رفتارهای نجیبانه در فضای عمومی، برای جدا نگه‌داشتن خودشان از وقاحت و الواطی منتسب به مردان سیاه‌پوست طبقات عامه است.

< ترقی فردی، نه جمعی

در مقابل، برای مثال، تحرک گروهی تجربه‌شده توسط مردم سیاه‌پوست در ایالات متحده، در کلمبیا تحرک طبقاتی سیاهان، فرآیندی فردی بوده است (Frazier 1975). در کلمبیا،

اعضای این طبقه‌ی متوسط کوچک، بیش از خانواده‌های هسته‌ای خودشان و اقوامشان، نمی‌توانستند بر پشتیبانی گروهی برای کمک به تداوم موفقیت و تمدید منافعشان برای گروه، تکیه کنند. مسیرهای تحرک اجتماعی‌ای که در اینجا تحلیل شده‌اند این وضعیت را تصدیق می‌کنند: سیاه‌پوستانی که موفقیت‌هایی

«در حال حاضر می‌دانیم چگونه جنسیت، نژاد و طبقه با یکدیگر تقاطع می‌یابند»

داشته‌اند، بیشتر به پیشینه‌های پراکنده‌ی خانوادگی و شخصی‌ای تریغیب شده‌اند که به آنها اجازه می‌داد تا به عرصه‌ی اجتماعی طبقه‌ی متوسط تعدی کنند. با این وجود، آنها پیشرفت‌های درخور توجهی برای گروه قومی و نژادی به‌عنوان یک کل، نداشته‌اند؛ همچنین، نتوانسته‌اند بازنمایی‌های منفی این گروه را تغییر دهند. در همین زمان، وجود گروهی از سیاهان طبقه‌ی متوسط، به همان کوچکی که می‌تواند باشد، نشان می‌دهد که «نژاد» همیشه به شیوه‌ای یکسان بنا نمی‌شود و جدا کردن نژاد از تقاطع با طبقه، جنسیت، و تمایلات جنسی که آن را به وجود می‌آورد و حفظ می‌کند، غیر ممکن است.

مسئله‌ی تحرک اجتماعی با در نظر گرفتن راه‌حل‌هایی برای به حاشیه رانده شدن اجتماعی و تبعیض نژادی که جمعیت آفریقایی کلمبیایی متحمل آن می‌شود، اهمیت خاصی یافته است. مسیرهای تحرک طبقاتی جمعیت سیاه‌پوست در کلمبیا استثناهایی به قانون بودند، چرا که هیچ شرایط اجتماعی‌ای این ترقی را تسهیل نمی‌کرد. تحلیلی از روند تحرک طبقاتی سیاهان توجه ما را به موجودیت و دوام تعصب نژادی، پیچیدگی این تجربه و محدودیت‌های هر رویکردی که فرض می‌گیرد طبقات متوسط سیاهان، به خودی خود، نقشی پیشرو در واکنش به مشکل حاشیه‌نشینی اجتماعی مردمان سیاه‌پوست در کلمبیا خواهند داشت، جلب می‌کند. ■

منابع:

Black Bourgeoisie: The (1975) Frazier, F. Rise of a New Middle Class in the United States. London: Collier Macmillan Publishers.

Urrea, F., Ramirez, H. F., and Viáfara, C. (2004). "Socio-Demographic Profiles" of the Afro-Colombian Population in Regional Urban Contexts of the Country in the Early Twentieth Century." In M. Pardo et al. (Eds.), Pan-Afro Social Studies in the Pacific. Bogotá: ICANH, National University of Colombia -213. 269.

Viveros, M. and Gil Hernández, F. (2010) "Gender and Generation in" Black People's Experiences of Social Advancement in Bogota." Maguaré 24: 99-130.

< درباره‌ی وضعیت واقعی جامعه‌شناسی در روسیه؛ مخالفت با مجادله‌ی وخشتاین

ان. وای. رومانوفسکی و ژ.ت. توشچنکو، سردبیران مجله‌ی مطالعات جامعه‌شناختی

شکست هستند.

< به راستی چه بر سر جامعه‌شناسی روسی می‌رود؟

نخست، هرکس می‌تواند رویکردهای متفاوت و جدیدی به جستجوی درخور توجه‌ترین تغییرات اجتماعی در کشور، داشته باشد. اجتماع دانشگاهی با کارهای وی.ای. یادوو که بر پایه‌ی مطالعات تجربی برای ایجاد راهکاری تازه برای آگاهی و رفتار در حال تغییر کارگران تولیدی است؛ همچنین با کارهای ان.ای. پوکرووسکی، عضو کمیته‌ی اجرایی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی، که روندهای زندگی روستایی در بخش شمالی روسیه‌ی اروپایی را مطالعه کرده‌است؛ و با دکترای علوم اجتماعی، وی. کی. لوانشو، که گرایش‌های نوین در توسعه‌ی جامعه‌ی روسی را بر اساس بیست سال نظارت بر پایه‌ی چارچوب مفهومی توسعه‌ی پایدار، بررسی کرده است، آشناست. در پایان، به مطالعه‌ی یکی از نویسندگان مقاله‌ی حاضر، توشچنکو با عنوان انسان پارادوکسیکال اشاره می‌کنیم که پی. ز. تومپکا، ز. باومن و تی. آی. زاسلاواکایا بسیار از آن تقدیر کرده‌اند.

دوم، محدوده‌ی موضوعات تحقیق و جغرافیایشان، گسترده شده است. اجازه بدهید چند مثال بزنیم. مسئله‌ی آفرینندگی در جامعه‌شناسی روسی، که سابقاً مطالعه نشده است، موضوع کتاب یو.جی. ولکف، جامعه‌شناس اهل روستوف، است. ای.وی. اسخورکا، محقق اهل نیزخی ناوگورود، امکان [وجود] یک عصب جامعه‌شناسی (neuro-sociology) را که منعکس‌کننده‌ی افق‌های جدید تولید علوم طبیعی و اجتماعی است، بحث کرده است. استاد اسکوتسک، او.ای. کارماندوف، قشر بندی اجتماعی را هم بر اساس رویکردهای ریخت‌شناختی (درآمد، تحصیلات، توانایی‌ها) و رویکردهای استدلالی‌نمادین (منزلت، اعتبار، جایگاه)، مطالعه و در نتیجه، تعدادی از جریان‌های خاص در جامعه‌ی روسی معاصر را آشکار کرد.

سوم، تجربیات تحقیق، مراکز جدیدی را فراگرفت: کاربرد مفاهیم شناخته‌شده، مانند res publica، برای تحلیل مسائل در شهرهای روسی، مانند استفاده‌ی عقلانی از زیرساخت‌های اجتماعی، که گروهی از پژوهشگران جوان به سرپرستی او. خارخوردین در دانشگاه اروپایی، سن پترزبورگ انجام می‌دهند.



جامعه‌شناسان برجسته‌ی روسی، ولادیمیر یادف (چپ) و نیکیتا پوکروفسکی (راست) در نشست انجمن جامعه‌شناسان حرفه‌ای در مسکو، ۶ ژوئن ۲۰۰۸.

نوشته‌ی ویکتور وخشتاین در گفتگوی جهانی ۲۰۳ (سال دوم شماره سوم) ما را به نوشتن این تفسیر بر وضعیت جامعه‌شناسی در روسیه، برانگیخت. ارزیابی وخشتاین از جامعه‌شناسی روسی معاصر، مسلماً به این برمی‌گردد که او خودش را به مسائل روش‌شناختی محدود کرده است. وخشتاین مخالفانش را با اصطلاحاتی کلی متهم می‌کند، چرا که او اصولاً درگیر پژوهش تجربی نیست، عملاً هیچ ارتباطی با جامعه‌شناسان شهرستان‌ها ندارد و بنابراین، مشکلاتشان را درک نمی‌کند. بدون رد حق وخشتاین برای داشتن نگاه خودش، ما به‌طور قطع، با ارزیابی او از جامعه‌شناسی روسی مخالفیم و مایلیم استنباط خودمان از این مسئله را بیان کنیم.

به‌عنوان سردبیران مجله‌ی دانشگاهی مطالعات جامعه‌شناختی در Sotsiologicheskoye Issledovanie روسی یا SOCIS، و بر اساس مطالعه‌ی وخشتاین از ۶۶ درصد از شرکت‌کنندگان کنگره‌ی همه‌ی جامعه‌شناسی روسی ۲۰۰۸، ما در جریان پژوهشی غرق شده‌ایم که جامعه‌شناسان از مسکو و سن پترزبورگ و اکثر شهرهای دیگر کشور هدایت می‌کنند. در این مکان‌ها، هزاران نفر از همکارانمان در حال انجام تحقیق، دستیابی به نتیجه‌ی درست اما نه بدون دشواری و

چهارم. واقعیت‌های جدید روسیه‌ی پسا شوروی، حوزه‌های تحقیق جدیدی پدید آورده است؛ مانند مشکلات اجتماعی ناشی از بازار که پروفیسور وی.وی.رادیف از مدرسه‌ی اقتصاد higher، که آثارش نه فقط در کشور ما که در خارج هم شناخته شده است، تحلیل کرده است.

و در پایان، عملاً تمام دانشگاه‌ها در روسیه، به پروژه‌های تحقیقاتی مشترک با همکارانشان از اروپای غربی، ایالات متحده‌ی آمریکا، هند، چین، ژاپن و دیگر کشورهای آسیایی می‌پردازند. اینجا نیاز به مثال‌های توضیح‌دهنده نیست، چراکه این نوع از ارتباط، عملی روزمره است که شرکت‌کنندگان را از طریق تلاش‌های تحقیقاتی مشترکشان تکمیل می‌کند.

به‌طور گسترده‌تر، اهمیت و جذبه‌ی جامعه‌شناسی روسی به واسطه‌ی انتشار منظم دو نشریه‌ی انگلیسی‌زبان پژوهش جامعه‌شناختی و جامعه و آموزش تأیید می‌شود که ام.ای. شارپ آن را چاپ می‌کند و متشکل از اسناد و مدارکی است که از مجلات جامعه‌شناسی روسی استخراج شده است. در واقع، سی مجله‌ی جامعه‌شناسی در روسیه هست (آنها را مؤسسات دانشگاهی و مستقل یا دانشگاه‌ها حمایت می‌کنند) که وسایلی برای محققان به جهت اشتراک نتایج کاوش‌هایشان است. بیشتر آنها نوشته‌هایشان را برای بحث و نقد ارائه می‌دهند.

< مشکلات جامعه‌شناسی در روسیه چیست؟

عجیب است اگر هیچ مشکلی وجود نداشته باشد، اما غالباً این مشکلات جامعه‌شناسی ناشی از موفقیت‌هایش است. بیش از ۳۰۰ دپارتمان دانشگاهی جامعه‌شناسی وجود دارد و جامعه‌شناسان در حدود ۱۱۰ دانشگاه آموزش داده می‌شوند، چیزی مسلماً افتخارکردنی. با این حال، رشد فشرده در ۲۰ سال آخر مؤسسات آموزش‌دهنده‌ی متخصصان آینده، به کمبودهای گوناگونی هم منجر شده است. کیفیت آموزش در تعدادی از دانشگاه‌ها اصلاً پذیرفتنی نیست، یا دست‌کم می‌توانست تقویت شود، چرا که مدرسان آن، که از دیگر علوم فراخوانده شده‌اند نوعاً تازه‌کارانی هستند که فقط فن جامعه‌شناسی را در اختیار دارند.

می‌توانیم بگوییم که داده‌های جامعه‌شناختی لازمه‌ی جامعه‌ی اطلاعاتی است و در واقع در روسیه هیچ روزنامه یا مجله یا رسانه‌ی الکترونیکی وجود ندارد که از داده‌های جامعه‌شناختی استفاده نکند. این موفقیت اما به دستکاری و سانسور اطلاعات، به نمایندگی از شرکت‌ها یا سایر گروه‌های قدرتمند و برای خاطر صاحبان رسانه منجر شد. در اینجا کسانی ظاهر می‌شوند که خودشان را جامعه‌شناسانی می‌خوانند که خصوصاً هنگام کمپین‌های انتخاباتی در سطوح متغیر، از فدرال تا محلی، فعال هستند. این جامعه‌شناس‌نماها برای کمپین‌های انتخابات مستقیم نمایندگان به کار گرفته شده‌اند که به آنها به صورت قراردادی حقوق می‌دهند.

در مقابل چنین گرایش‌های «بازاری»ی، گوشه‌نشینی‌هایی در «جامعه‌شناسی جامعه‌شناسی» وجود دارد؛ و اینجا خشت‌این درست گفت. برای اطمینان، جامعه‌شناسی باید بنیادهایش، معنای علم، روش‌شناسی و تکنیک‌های خود را بررسی کند، اما اگر این به غایتی برای خودش بدل شود، قطعاً به انزوای جامعه‌شناسی از جامعه و در وهله‌ی آخر، تبدیل آن به علمی زائد که جامعه به آن نیازی ندارد، می‌رسد. با این حال اگر منظور مخالف ما این است که این همان چیزی است که جامعه‌شناسی روسی عمدتاً گرفتارش است، پس این ابداً درست نیست: اندازه‌گیری‌های کتاب‌سنجانه مشخص می‌کند که بیش از ۸۰ درصد کارهای جامعه‌شناسان روسی با مسائل اساسی نظیر اقتصاد، کار، شهرها، زندگی روستایی، جوانان و آموزش، رفتار منحرف، دین، دولت و غیره سروکار دارد.

< چه مشکلی در دنبال کردن ایده‌های درباره‌ی روندها در جامعه وجود دارد؟

وخشت‌این از آنچه ادعا می‌کند همگرایی زبان‌های نوشوری و ضد شوروی در جامعه‌شناسی است اظهار تنفر می‌کند: در حالی که عده‌ای به عادت‌های قدیمشان که ممکن است کهنه و بدوی باشد، ادامه می‌دهند، دیگران به ایده‌آل‌های لیبرالیسم که برای حدود ۲۰ سال پسا شوروی به آن وفادار بودند، خیانت کردند. از نظر ما، در اینجا هیچ چیز شگفت‌انگیزی وجود ندارد. «سنت‌گرایان» به این نتیجه رسیده‌اند که واقعیت‌های کشور، روش‌های جدید مطالعه‌ی اکنون را فرامی‌خواند، حال آنکه انتظارات جامعه‌شناسان لیبرال تحقق نیافته است؛ روسیه راه متفاوتی را در پیش گرفت و برنامه‌هایی را برای تغییر اقتصاد و زندگی اجتماعی اقتباس کرد که آنها آن را ناموجه می‌شمردند. بنابراین، گروه‌هایی که حدود ده سال پیش مخالف یکدیگر بودند، الان دیدگاه‌ها و نتیجه‌گیری‌هایشان به یکدیگر نزدیک شده است. این به این دلیل نبود که آنها خواهان چنین همگرایی‌ای بودند، بلکه از آن روست که تحلیل واقعیت اجتماعی (societal) (اقتصادی، اجتماعی، سیاسی) آنها را به نتایج مشابهی کشانده است. با اینکه تفاوت‌ها باقیست، اجتماع جامعه‌شناختی، در نگاه ما، رفته‌رفته نگرشی را فرض گرفته است که بحث، گفتگو و مقایسه‌ی ایده‌های بر اساس تحلیل تجربی واقعیت را مفیدترین و معتمدترین راه پیشروی می‌داند، خصوصاً اگر کسی به علم، بیشتر از علائق گروهی اهمیت دهد.

در پایان، اجازه دهید چند کلمه‌ای درباره‌ی نوع جدل وخشت‌این که ما اساساً با آن مخالفیم، بگوییم. وخشت‌این اظهارها و نظرهای افراد، از جمله خودش را، عقیده‌ی اجتماع جامعه‌شناختی روسیه در نظر می‌گیرد. مشخصاً، اما، نظرهای او هیچ اسمی را معین نمی‌کند، پس نویسنده تمایل دارد با مخالفان ناشناس مبارزه کند. از قضا، این، نوعی از جدل است، که از دوره‌ای قدیمی‌تر که او آن را کنار می‌گذارد، به ارث برده شده است. ■

< جامعه‌شناسی بریتانیا در زمانه‌ی ریاضت

جان دی. برور، دانشگاه آبردین، اسکاتلند، و رئیس انجمن جامعه‌شناسی بریتانیا، ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۲

در حال تعطیل شدن است و بسیاری از دپارتمان‌های جامعه‌شناسی گزارش‌هایی درباره‌ی کاهش درخواست‌های دانشجویی با درصدهای مختلف می‌دهند که برخی بسیار شدید است. از سوی دیگر، برخی از دپارتمان‌ها رونق گرفته‌اند و افزایش درخواست‌های دانشجویی را گزارش می‌کنند که باز هم برخی بسیار شدید است. برخی از دپارتمان‌ها برای مشاغل دائمی جدید تبلیغ می‌کنند. شاید خیلی زود باشد که از تأثیر ریاضت بر تأمین آتی‌ه‌ی جامعه‌شناسی در بریتانیا سخن بگوییم، گرچه انجمن جامعه‌شناسی بریتانیا هوشیارانه در حال نظاره است.

هرچند، تأثیر ریاضت بر رشته‌ی جامعه‌شناسی (discipline of Sociology)، موضوعی کاملاً متفاوت است و در اینجا وضعیت روشن‌تر است. کنفرانس سال ۲۰۱۲ ما دو تأثیر مثبت را برجسته کرد. ریاضت به تحلیل طبقاتی و جامعه‌شناسی کار و صنعت در جامعه‌شناسی بریتانیا نیروی تازه بخشید و بعد از «چرخش فرهنگی»، به آن توازن دوباره داد و درگیری و ارتباط مردم را با انجمن جامعه‌شناسی بریتانیا از نو برقرار نمود. ببخشید اگر اینجا بر روی انجمن جامعه‌شناسی تمرکز می‌کنم، از آنجا که این رشته، به عنوان یک موضوع و به عنوان موقعیتی اجرایی در دانشگاه‌های چندرشته‌ای، تجزیه شده است، به نظر می‌رسد جامعه‌شناسان از انجمن جامعه‌شناسی بریتانیا به عنوان راهی برای حفظ هویتشان به عنوان جامعه‌شناس استفاده می‌کنند. با از دست دادن دپارتمان تکرشته‌ای جامعه‌شناسی، استادان و پژوهشگران معمولاً با تعدادی کمتر، در واحدهای اجرایی تشخیص‌ناپذیر پخش شده‌اند و با انجمن جامعه‌شناسی بریتانیا (با جایگزینی گروه‌های مطالعاتی ما به جای سمینارهای دپارتمانی)، تقریباً به مثابه معادل کارکردی ساختارهای دپارتمانی پیشین رفتار می‌کنند و خود انجمن جامعه‌شناسی به عنوان مرکز هویت حرفه‌ای آنان خدمت می‌کند. رئیس منتخب انجمن جامعه‌شناسی بریتانیا، جان هولموود، زمینه و مضمون دوران خدمت خویش را ضرورت جامعه‌شناسی قرار داده است و انجمن جامعه‌شناسی به خوبی به عنوان یک مثال عمل می‌کند. ■

انجمن جامعه‌شناسی بریتانیا (بی‌اس‌آ) شصت‌مین سالگردش را در سال ۲۰۱۱ جشن گرفت. هرچند داشتن بیش از ۲۵۰۰ عضو در مقیاسی جهانی کم است، اما انجمن در مقایسه با خودش قوی‌تر و قوی‌تر می‌شود. این بیشترین تعداد عضویت ماست و چند نشانه‌ی دیگر سلامتی کامل هم وجود دارد. در حال حاضر چهار مجله منتشر می‌کنیم، بزرگترین تعداد گروه‌های مطالعاتی را در طول تاریخمان داریم، کارمندان دفتری و اجرایی ما بیشترین تعداد ممکن هستند و دو کنفرانس سالانه‌ی اخیر، بزرگترین کنفرانس‌های ما بوده‌اند. امسال بیش از ۵۰ برنامه برگزار کردیم. همه‌ی این‌ها، طبیعتاً، در کشوری رخ می‌دهد که به دلیل تجاری‌کردن آموزش عالی، خاتمه بخشیدن به دانشگاه‌هایی با بودجه‌ی دولتی و ابداع هزینه‌های دانشجویی بدنام شده و دستخوش ریاضت آسیب‌زایی است. هیچ تصادفی در کار نیست: ریاضت، تجارت بزرگ جامعه‌شناسی بریتانیاست.

مضمون کنفرانس سال ۲۰۱۲ که در لیدز برگزار شد، جامعه‌شناسی در زمانه‌ی ریاضت بود. این بزرگترین کنفرانس ما در خارج از لندن بود. از آنجایی که به پایان دوره‌ی سه ساله‌ی ریاستم نزدیک می‌شوم، درباره‌ی ارزش عمومی جامعه‌شناسی در زمانه‌ی ریاضت سخنرانی کردم. در دیگر سخنرانی‌های عمومی، مایکل بورووی و زیگموند باومن درباره‌ی سهم جامعه‌شناسی در معنابخشی به پیامدهای اجتماعی و سیاسی بحران اقتصادی بحث کردند و استفان آکروید و روزماری بات به‌طور مستقیم درباره‌ی طبیعت این بحران، که در نتیجه‌ی مالی‌کردن اقتصادهای ایالات متحده و بریتانیا به وجود آمده است، صحبت کردند. شرکت‌کنندگانی از ۲۴ کشور دیگر و تعداد زیادی سخنرانی در چند زمینه گوناگون داشتیم. ۶۲ مقاله را پذیرفتیم و یک لیست ذخیره‌ی ۶۲ تایی داشتیم که منتظر انصراف کسی بودند.

ریاضت، تأثیرات آشکاری بر جامعه‌شناسی به‌عنوان یک رشته‌ی دانشگاهی (Sociology as a university subject) در بریتانیا داشته است. این خطر وجود دارد که برخی از دپارتمان‌ها بسته شوند یا از ابعادشان کاسته شود و این ترس وجود دارد که تعداد درخواست‌های دانشجویی کاهش یابد همانگونه که به طور کلی درخواست‌های دانشگاهی تحت تأثیر هزینه‌ها کاهش یافته یا به سمت انتخاب مدارکی که آینده‌ی شغلی روشن‌تری دارد گرایش پیدا کرده است. به‌طور مثال، تدریس جامعه‌شناسی در دانشگاه استراسکلاید (Strathclyde)،

«ریاضت،

تجارت بزرگ

جامعه‌شناسی

بریتانیاست»

< کنگره‌ی یوکوهاما؛ پلی به سوی جهانی برابرتر

کویچی هاسه‌گاوا، دانشگاه تو هوکو، سندای و رئیس کمیته‌ی سازماندهی محلی ژاپن در کنگره‌ی جهانی جامعه‌شناسی در سال ۲۰۱۴ انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در یوکوهاما، ژاپن.



پل یوکوهامایی و اسکله‌ی شناور، آن‌طور که از محل کنگره، پسفیکو یوکوهاما، دیده می‌شود.

متأثر را شامل می‌شود.

< چالش‌هایی برای جامعه‌شناسان

نقش و وظیفه‌ی جامعه‌شناسی در مواجهه با یک چنین فاجعه‌ی وحشتناکی چیست؟ چگونه باید پیمایش‌ها را در چنین شرایط بسیار دشواری اجرا کنیم؟ چگونه می‌توانیم گفتگوی مفیدی با بازماندگان فاجعه برقرار کنیم و به‌عنوان جامعه‌شناس چگونه می‌توانیم آنها را پشتیبانی کنیم؟ حتی الان هم هنوز ۳۶۰ هزار نفر از مردم

می‌گذشته، در دوران ریاست قدرتمند شوچیرو یازاواکا، رئیس انجمن جامعه‌شناسی ژاپن، جامعه‌شناسان ژاپنی شبکه‌ای را برای تحقیق و کسب اطلاعاتی برای مقابله با فاجعه‌ی تسونامی ۱۱ مارس ۲۰۱۱، تشکیل دادند که در حال حاضر بیش از ۱۵۰ عضو دارد. زمین‌لرزه‌های ویرانگر و تسونامی و حادثه‌ی انرژی هسته‌ای، مشغله‌ی زیادی برای جامعه‌شناسان به وجود آورده است. این مشغله، نظرسنجی‌هایی درباره‌ی نحوه‌ی مدیریت در بیشتر مناطق

نمی‌توانند به خانه‌هایشان بازگردند. بیشتر آنها در خانه‌های تنگ و موقت کنار هم جمع شده‌اند. تنها در منطقه‌ی فوکوشیما، ۱۵۰ هزار نفر همچنان به خاطر دستورات دولت یا به خواست خودشان آواره هستند.

ما در حال پرداختن به بسیاری از مسائل جامعه‌شناسی در سطح خرد، میانه و کلان هستیم؛ مانند بازاندیشی رابطه‌ی میان علم و تکنولوژی و سیاست، برنامه‌ریزی شهری برای بازسازی اجتماعات، احیاء کشاورزی، زراعت و ماهی‌گیری، اشتغال‌زایی و غیره. سازمان‌های غیردولتی با مسائل سلامت مردم میانسال، کودکان، معلولان و خارجی‌ها، تفکیک جغرافیایی، بازماندگانی که خانواده و دوستان و خانه و شغلشان را از دست داده‌اند، روبرو هستند. مشکلاتی مانند سوءمصرف الکل و خشونت خانگی، چشم‌اندازی جنسیتی ایجاد می‌کند که برای فهم موقعیت مهم است. چه بسیار درام‌ها و قهرمانان زن و مرد جامعه‌شناختی.

< جنبش اشغال ضد هسته‌ای زنان در ژاپن

خیلی از ما عمیقاً نگران وضعیت کنونی رآکتورهای هسته‌ای پردردسر در فوکوشیما هستیم. این وضعیت پایدار است. بیرون از

نوار ۳۰ کیلومتری و نقاط بحرانی خاص، میزان تشعشع کاملاً بی‌خطر است؛ برای مثال، در توکیو و یوکوهاما و محله‌ی من، سندای. هر جا که می‌روم، اندازه‌گیرنده‌ای با خودم می‌برم تا درجه‌ی تشعشع را اندازه‌گیری کنم. بعد از آن حادثه، کتاب جدیدی برای خوانندگان عمومی منتشر کردم؛ به‌سوی جامعه‌ی پسا هسته‌ای.

زنان فوکوشیما و دورتر از آن، علناً کارخانه‌ی نیروی الکتریکی و دولت ملی را به‌خاطر نقش‌شان در [وقوع] فاجعه نکوهش می‌کنند. آنها تقاضای حفاظت از فرزندان و خانواده‌های خود، غرامت کامل برای خسارتشان و آلودگی‌زدایی از مناطق تحت تأثیر مواد رادیواکتیو، دارند. تظاهرات توده‌ای و سخنرانی‌های عمومی و جلسات مطالعاتی، تقریباً هر آخر هفته برگزار می‌شود. از اواسط سپتامبر، پیرو جنبش اشغال در ایالات متحده، زنان اهل فوکوشیما، به‌طور مسالمت‌آمیزی، محل وزارت اقتصاد و صنایع را، وزارت‌ی که به‌خاطر حادثه‌ی هسته‌ای مقصر شناخته می‌شد، تصرف کردند. زنان متصرف نپذیرفتند که آنجا را ترک کنند و پلیس و دولت هم، از ترس قیام عمومی، اجباری علیه‌شان به کار نبردند.

< پل زدن میان دنیایی تجزیه شده

بعد از فاجعه‌ی ۱۱ مارس، شهر یوکوهاما تاریخ تسونامی‌های قبل از گشایش بندر را مرور کرد و دستورالعمل‌های حفاظتی‌اش را بر اساس سابقه‌ی یک تسونامی کوچک در ۳۰۰ سال پیش، اصلاح نمود. کمیته‌ی سازماندهی محلی ژاپن، با کمیته‌ی اجرایی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی و انجمن جامعه‌شناسی ژاپن، برای تدارک سازماندهی شده‌ترین کنگره، همکاری می‌کنند. مقصود ما این است که بیش از ۵ هزار نماینده، مانند کنگره‌ی ۲۰۱۰ گوتنبرگ، جذب کنیم. از جامعه‌شناسان درخواست می‌کنیم به یوکوهاما بیایند تا جامعه‌ی احیا شده و استحکام‌یافته‌ی ژاپن را تجربه کنند.

از محل برگزاری کنگره، سیفیکو یوکوهاما، می‌توانید به پلی زیبا یعنی پل یوکوهاما بی، مشخصه‌ی این منطقه، نگاهی بیندازید. همان‌طور که جامعه‌شناس آلمانی، گئورگ زیمل عنوان کرد، پل‌ها بیان عینی خواست ما برای پیوند است. من معتقدم که کار جامعه‌شناختی ما پل زدن میان شرق و غرب، جنوب و شمال، گذشته و آینده، زن و مرد، طبیعت و جامعه و به بیان دیگر، متصل کردن شکاف‌های جامعه‌شناختی برای دنیایی برابرتر است. یوکوهاما در انتظار عبور شما از این پل است! ■

< حراج دانشگاه‌های ایتالیایی

لورا کورادی، دانشگاه کالابریا، ایتالیا



«من روح precariat هستم»: بیان روشنی از precariat (کارگران فکری [شاغل] غیررسمی) به‌عنوان طبقه‌ی خطرناک جدیدی که جامعه را تسخیر می‌کند.

۲۲۰۰۰ کارگر فکری غیررسمی کمتر از سال ۲۰۰۸ بوده است، که نشان‌دهنده‌ی گرایشی به سمت مشارکت نکردن و درگیر نشدن از سوی دانشگاه‌های ایتالیایی است، که به معنای کوچی بن‌بستی است که تنها آینده‌ی ممکن [در آن] خصوصی‌سازی فزاینده است.

وجود درجه‌ای مشاهده‌شدنی از فساد در دانشگاه، که همان اندازه که شرم‌آور است، انکارناپذیر نیز هست، همراه با مجموعه‌ای از قوانین و مقررات تأسفبار که آخرین اصلاحات ننگین و مفتضح‌گلی‌مینی بود که با توجه به نام مبدعش وزیر آموزش، دانشگاه‌ها

سودمند باشند؛ در غیر این صورت نمی‌توان هزینه‌ی آنان را متقبل شد زیرا آن‌ها از نظر اقتصادی ناپایدارند.» این نقل قول بخش آغازین یک گزارش مستند با عنوان L'Università che vogliamo (دانشگاهی که ما می‌خواهیم) نوشته‌ی دو استاد ایتالیایی پیرو بویلاکوا و آنجلادی‌اورسی است، با امضای الکترونیکی صدها استاد، پژوهشگر و «precari» یعنی کارگران فکری [شاغل] غیررسمی که عمدتاً در شرایط فعلی دانشجوی فوق دکترا هستند.

در سال ۲۰۱۰ تعداد کارگران فکری [شاغل] غیررسمی در دانشگاه‌ها در ایتالیا ۱۲۶۱۸۸ نفر بود که نقش‌های مختلفی برعهده داشتند: ۴۱۳۴۹ استاد پیمانی؛ ۲۴۹۳۴ کارآموز پزشکی؛ ۲۳۹۹۶ معلم خصوصی؛ ۱۷۹۴۲ دستیار پژوهشی. در مجموع در سال ۲۰۱۰،

«دانشگاه ایتالیایی به سختی ادامه‌ی حیات می‌دهد. دانشگاه در شرایط بیماری و نادیده گرفته شدن فزاینده است که در تاریخ معاصر ما کمتر می‌توان مشابهی برایش یافت. منابع اقتصادی برای کارکرد نهادی یکی از قدیمی‌ترین دانشگاه‌های جهان درست قبل از آنکه بحران اقتصادی معاصر خودش را آشکار سازد، به شدت کاهش یافته بود، حتی با وجود اینکه دانشگاه در ایتالیا در مقایسه با دیگر کشورهای صنعتی جهان، اندوخته‌ی بسیار کمی برای آغاز به کار داشت. علوم انسانی و بخش گسترده‌ای از علوم اجتماعی به‌طور سیستماتیک در مضیقه قرار گرفته‌اند و محروم شده‌اند، تا رشته‌های دیگر که برای رشد اقتصادی و بازار سودمندتر تلقی می‌شوند تقویت شوند. چنین گرایشی ما را به اروپا و دیگر کشورها پیوند می‌زند. رشته‌های دانشگاهی باید بر اساس تعریف ارزش بازار،



و تحقیقات دولت برلوسکونی، نام گذاری شد، به عنوان استدلالی برای حمله و خلع سلاح تمام نظام عمومی آموزش عالی استفاده می شود.

چنین اصلاحاتی که در سایه کاهش مرگبار بودجه ها و توقف دردناک پیشرفت های حرفه ای به وجود آمده اند، با حذف ارگان های دموکراتیک همچون شورای اعضای هیئت علمی، جایی که، تا امسال، همه ی استادان و پژوهشگران رسمی در فرایند تصمیم گیری حق اظهار نظر داشتند و از بین بردن نقش سنای آکادمیک، تمام قدرت را به رؤسای دانشگاه و استادان تمام می دهد.

ضربه ی خطیر دیگر به نظام دانشگاه ایتالیایی از یک ماده ی قانون in itinere (در حال اجرا) ناشی خواهد شد: لغو ارزش حقوقی مدارک دولتی، که دانشجویان را از ثبت نام در این سیستم دلسرد خواهد کرد، دانشجویانی که همین حالا با افزایش بی سابقه ی شهریه ها دست و پنجه نرم می کنند. اگر مجلس این قانون را تأیید کند، مدارکی که از نهادهای دولتی جدی، برگزیده و رقابت جو به دست می آیند هیچ فرقی با آن هایی که از دانشگاه های خصوصی، آنلاین و موقت به دست می آیند نخواهند داشت.

جنبش های دانشجویی اولیه ی ۱۹۶۸ تا ۷۷ با دانشجویان پیشگام و دانشجویان مبادله ای و دانشجوی کارگرایش دیده می شد و بر خواسته های آنان تمرکز داشت؛ اما در مرحله ی دوم در طول دهه ی ۱۹۹۰ جنبش دانشجویی La Pantera (پلنگ) به دلیل تبدیل تولید دانش به تابعی از جهان اقتصادی، شروع کرد به انتقاد از خصوصی سازی دانشگاه ها و به طور کلی نظام آموزش. جنبش های اجتماعی جدید، بعد از اصلاحات به اصطلاح برلینگور (Berlinguer) جوانه زدند، جنبش هایی که در سال ۲۰۰۰ یک دولت «مترقی» آنها را تصویب کرد و خودمختاری مالی دانشگاه ها را با کاهش حمایت مالی از تحصیلات عالی و نهادهای پژوهشی، افزایش داد و در نتیجه، دانشگاه ها را به سمت یک رابطه ی پویا با جهان تجاری سوق داد. «اصلاحات» که سرآغاز یک دهه از کشمکش ها بود که با اشغال دانشگاه لاساپینزای رم در سال ۲۰۰۱ آغاز شد، نشان داد که چگونه سیاست های نئولیبرال با تغییر رنگ وزارتخانه، تغییر نکرده است. خصوصی سازی دانشگاه های عمومی با فوریتی یکسان را انواع مختلف دولت ها اجرا کرده بودند،

«آینده ی ما اکنون است، زندگی منتظر نمی ماند»: یکی از شعارهای اصلی کارگران فکری [شاغل] غیررسمی دانشگاه.

و معلمان در جنبش بزرگ تر precariat. به خصوص بعد از تظاهرات ملی ۳۰ مارس (۲۰۱۲) در رم و با در نظر گرفتن بسیج بین المللی فرانکفورت (۱۶ تا ۱۹ می)، تأیید شده است.

برای به روز بودن درباره ی اعتراضات، سایت زیر می تواند راهگشا باشد: <http://www.ateneinrivolta.org> (شورش دانشگاه ها). در اینجا شما می توانید به مدارک، پیشنهادها، گزارش نشست ها، ویدئوها و اطلاعات دست یابید. تأکید زیادی روی مسائل جنسیتی مطرح است زیرا زنان در دانشگاه از نظر حرفه ای، نمایندگی مناصب آکادمیک و در سطوح بالای اجرایی مورد تبعیض قرار می گیرند. تصمیم دولت برای اجرای کاهش ننگین ۲۰ میلیارد یورویی بودجه ی دانشگاه های دولتی بیشتر به زنان که در میان کارگران متزلزل بیشترین نماینده را دارند، ضربه می زند. این تصمیم به ویژه به کالج های جنوبی و موضوعات به حاشیه رانده شده، همچون مردمان گلبت (گی ها، لزبین ها، همجنس گرایان، تغییر جنسیتی ها، دوجنس گرایان) صدمه می زند. ■

چه آن هایی که از نظر سیاسی چپ میانه بودند و چه آن هایی که راست میانه بودند. کاهش بودجه ها سبب تنزل خدمات دانشجویی، کم شدن بورسیه ها، کمک هزینه های دانشجویی و دیگر اشکال حمایت مالی و افزایش سرسام آور هزینه های تحصیلی شد. همه ی اینها با هم، موجب اعتراض و آشوب در بین دانشجویان دانشگاه و شکوفایی تعاونی ها شد. در سال ۲۰۰۸ یک جنبش گسترده با نام L'Onda (موج) شاهد حضور استادیاران و استادان تمام، و همچنین پژوهشگرانی بود که از تدریس خودداری می کردند. در پایان، جنبش همچنین به مشکلات کارگران فکری غیررسمی دانشگاه یعنی precari توجه کرد؛ نیروهای کاری که در برابر مشاغل تدریسی، حقوق کمی به آنان پرداخت می شود، چیزی که ما آن را lumpen-ricercariat می نامیم و اینها را شامل می شود: دستیاری آزمایشگاه، سخنرانان، مترجمان، خوانندگان، دستیاری که امروزه یک موضوع اجتماعی جدید و شکل های جمعی عاملیت را تشکیل می دهند.

بسیاری، امروز یک «۱۹۶۸ دوم» را، به معنای یک جنبش عمومی موفق، پیش بینی می کنند. در مقابل، چیزی که ممکن است رخ دهد این است که اعتراضات دانشگاهی می تواند به شیوه های پویاتر با دیگر جنبش های اجتماعی علیه بحران، جنبش های بیکاری، کارگرانی که کارشان را از دست داده اند، indignados (خشمگین ها) که به نئولیبرالیسم و دستورالعمل هایش برای خصوصی سازی و رشد اجباری نه می گویند، پیوند برقرار کند. چنین چشم اندازی از پیوستن مسائل گوناگون، که مشکلشان ریشه ی یکسانی دارد، با درگیری بسیاری از دانشجویان، کارگران، پژوهشگران

^۱Francesca Ruocco, "Il lavoro precario in Inchiesta n 56-61. Università" Pp Bari: Edizioni.2011 ottobre-dicembre Dedalo.

< انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در سازمان ملل؛

جرم و عدالت جزایی

روزماری باربرت، دانشکده‌ی عدالت جزائی جان جی، نیویورک، ایالات متحده‌ی آمریکا

جزایی سازمان ملل حمایت کند. برای مثال، مؤسسه‌ی ملی عدالت در آمریکا در انجام برنامه‌ی شبکه شرکت می‌کند.

هر نشست، موضوع بحث خاصی را برجسته می‌کند. موضوع امسال، «خشونت علیه مهاجران، کارگران مهاجر و خانواده‌های آنها» بود. این موضوع در اثر «بیانیه‌ی سالوادور» به وجود آمد، بیانیه‌ای که در پی همایش جرم سازمان ملل به پیشنهاد ترکیه در سال ۲۰۱۰ مطرح شد.

این موضوع، امسال موضوع به جایی است: شمار اخبار کثیرالانتشار بیانگر این است که یا پلیس از مهاجران آمریکای مرکزی اخاذی می‌کند یا گنگ‌های مواد مخدر در مکزیک آنها را می‌ربایند یا در صحرای آریزونا می‌میرند؛ مارین لو پن در انتخابات گذشته‌ی فرانسه خط مشی‌ای مهاجرستیزانه ارائه کرد؛ آوارگان قیام‌های «بهار عربی» به کشورهای مجاورشان در خاورمیانه و منطقه‌ی شمال آفریقا سرازیر شدند. این موضوع محل پیوند [دو دسته فعالیت‌ها] است چرا که [از یک سو] به فعالیت‌های کمیسیون جرم درباره‌ی خریدوفروش و قاچاق مهاجران مربوط است؛ اما [از دیگر سو] نیز به فعالیت‌های حقوق بشر زیر نظر دیگر بخش‌های سازمان ملل مربوط می‌شود.

با این حال، در همان حال که کمیسیون جرم، [مسئله‌ی] قاچاق مهاجران را به خشونت علیه مهاجران پیوند می‌زند، فرانسوا کرپو، گزارشگر ویژه‌ی حقوق بشر مهاجران، به طرز شگفت به کمیسیون یادآور می‌شود که قاچاق مهاجران، گاه اقدامی ضامن بقاست و لزوماً منجر به خشونت علیه مهاجران نمی‌شود. او به ما یادآوری می‌کند که فیلم کازابلانکا درباره‌ی یک حلقه‌ی قاچاق انسان بود و اینکه چگونه برداشتی بسیار مثبت از قاچاق انسان به وجود آورد. با این حال جای پژوهش جامعه‌شناختی درباره‌ی تمام اینها کجاست؟

نقش انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در رویدادهای سازمان ملل این است که [آنها را] زیر نظر داشته و به رئیس انجمن و کمیته‌ی اجرایی بازخورد دهد و هر جا که امکان داشت برای گروه نمایندگان کشورهای عضو داده‌ی تحقیقاتی فراهم کند. با وجود این واقعیت که کمیسیون جرم و اداره‌ی مواد مخدر و جرم سازمان ملل (UNODC) مدعی‌اند که تصمیماتشان مبتنی بر شواهد است، در طی سال‌ها از زمینه‌ی تحقیقاتی‌ای که اداره‌ی مواد مخدر و جرم سازمان ملل و شبکه‌ی برنامه‌ی کمیسیون جرم فراهم می‌کنند، کاسته شده است.

از سه سال پیش تا کنون، انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی در کمیسیون

در آپریل گذشته، در بیست‌ویکمین نشست کمیسیون جلوگیری از جرم و عدالت جزایی سازمان ملل (CCPCJ) در وین شرکت کردم و نمایندگی انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی را که در مقام یک سازمان غیردولتی محل مشورت قرار می‌گرفت، بر عهده داشتم. ده سال است که جلسات این کمیسیون را زیر نظر داشته‌ام. به نظرم می‌آید که به‌طور کلی نیاز مبرمی به داده‌های جامعه‌شناختی در سازمان ملل وجود دارد. جامعه‌شناسی و نیز جرم‌شناسی، نکات بسیاری برای عرضه به این کمیسیون دارند.

این کمیسیون سازمان ملل، گروهی فرعی در شورای اقتصادی و اجتماعی (ECOSOC) است. شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل، این کمیته را در سال ۱۹۹۲ تأسیس کرد. مضامین اصلی در دستور کار [این کمیته] عبارتند از:

- اقدام بین‌المللی برای مبارزه با جرائم ملی و فراملی، اعم از جرائم سازمان‌یافته، جرائم اقتصادی و پول‌شویی و ارتقای نقش قانون جزایی در حفظ محیط زیست؛

- جلوگیری از جرم در مناطق شهری، جرائم نوجوانان [زیر سن بلوغ] و جرائم خشونت‌آمیز؛

- کارایی، انصاف و پیشرفت در مدیریت و اداره‌ی نظام‌های عدالت جزایی.

کمیسیون، اجرای برنامه‌ی جلوگیری از جرم و عدالت جزایی سازمان ملل را تقویت می‌کند، زیر نظر قرار می‌دهد و بازبینی می‌کند و هماهنگی فعالیت‌های آن را سهولت می‌بخشد. این کمیسیون، خط مشی اصلی و سازمانی همایش جلوگیری از جرم و عدالت جزایی سازمان ملل را که هر پنج سال یک‌بار برگزار می‌گردد، تعیین می‌کند.

[علاوه بر این] این کمیته، بخش حاکم صندوق جلوگیری از جرم و [عدالت] جزایی سازمان ملل است، صندوقی که منابعی را برای افزایش کمک فنی در زمینه‌ی جلوگیری از جرم و عدالت جزایی فراهم می‌کند و اداره‌ی مواد مخدر و جرم سازمان ملل (UNODC) آن را می‌گرداند. [CCPCJ متشکل از یک نماینده از ۴۰ کشور عضو است که شورای اجتماعی و اقتصادی] برای مدت سه سال انتخاب می‌کند.

شبکه‌ی برنامه‌ی جلوگیری از جرم و عدالت جزایی سازمان ملل که متشکل از تعدادی مؤسسه بین‌منطقه‌ای، منطقه‌ای و ملی است، به این کمیسیون کمک می‌کند تا از اجرای برنامه‌ی جلوگیری از جرم و عدالت

با در نظر گرفتن اینکه گروه نمایندگان هر سال عوض می‌شود و NGO ها به هیچ لیستی از ایمیل‌های اعضای گروه‌های نمایندگان دسترسی ندارند، توزیع اطلاعات دشوار است. بسیاری از نمایندگان نیز از خواندن نشریه‌های NGO ها خودداری می‌کنند. اکثر NGO های محل مشورت در سازمان ملل، مسئله‌محور و مدافع [دغدغه‌هایی خاص] اند.

آنها انجمن‌هایی علمی و حرفه‌ای مانند انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی نیستند. بنابراین، کشورهای عضو مواظب [فعالیت‌های] NGO ها هستند. علاوه بر این، در صورتی که دیالوگی برقرار نباشد، سودمندی انتشار اطلاعات، به حسن نیت گیرنده بستگی دارد. امسال اخبارمان را به انگلیسی و فرانسوی منتشر می‌کنیم و خوب است که آن را به همی زبان‌های سازمان ملل ترجمه کنیم.

کمیسیون جرم، بخش اصلی سازمان ملل است که معیارها و هنجارهای بین‌المللی را برای عدالت جزایی وضع می‌کند و کشورهای عضو را قادر می‌سازد که بر سر سیاست‌های کاهش جرم به توافق برسند. تأثیرگذاری پژوهش جامعه‌شناختی بر فعالیت این کمیسیون، راهی طولانی را تا تأثیرگذاری بر نتایج آن طی خواهد کرد. ■

جرم سازمان ملل، مروری بر ادبیات موضوع اصلی بحث ارائه کرده است. اعضای انجمن باید بدانند که اکثریت عظیمی از آثارشان در مجلات آکادمیک به گوش مخاطبان نمی‌رسد. بنابراین، دسترس‌پذیر و خواندنی کردن پژوهش‌هایمان برای مخاطب از اهمیت زیادی برخوردار است. مرور ادبیات [موضوعی] آمان می‌خواهد خلاصه‌ای بی‌طرفانه از ادبیات موضوع اصلی [این بحث] در جهان عرضه کند، به نحوی جامع آن را تعریف کند، با مثال‌هایی از تحقیقات جامعه‌شناختی سراسر دنیا آن را توضیح دهد و توجهی خاص به شکاف‌های دانش داشته باشد.

چالش‌هایی که برای دسترس‌پذیر کردن پژوهشمان برای مخاطب وجود دارد، چیست؟ سازمان ملل با دقت بسیار، توزیع اطلاعات از NGO ها به کشورهای عضو را زیر نظر دارد. NGO ها [تنها] می‌توانند بیاناتی کوتاه ارائه کرده و اخباری را منتشر کنند که دبیرخانه تأیید کرده باشد. آنها می‌توانند به اعضای کشورهای عضو نیز نزدیک شوند تا اطلاعاتی را به صورت شفاهی کسب کنند. با این حال، سازمان ملل را در تصمیم‌گیری‌هایش، سازمانی شفاف نمی‌شناسند. گرچه این راه‌حل‌ها در هفته‌ی کمیسیون جرم در شورای عمومی، به بحث گذاشته شد، اغلب مذاکرات در نشست‌های غیررسمی نزدیک به NGO ها برگزار می‌شود.

< آیا به سردبیری مجله‌ی ISA eSymposium علاقه‌مند هستید؟

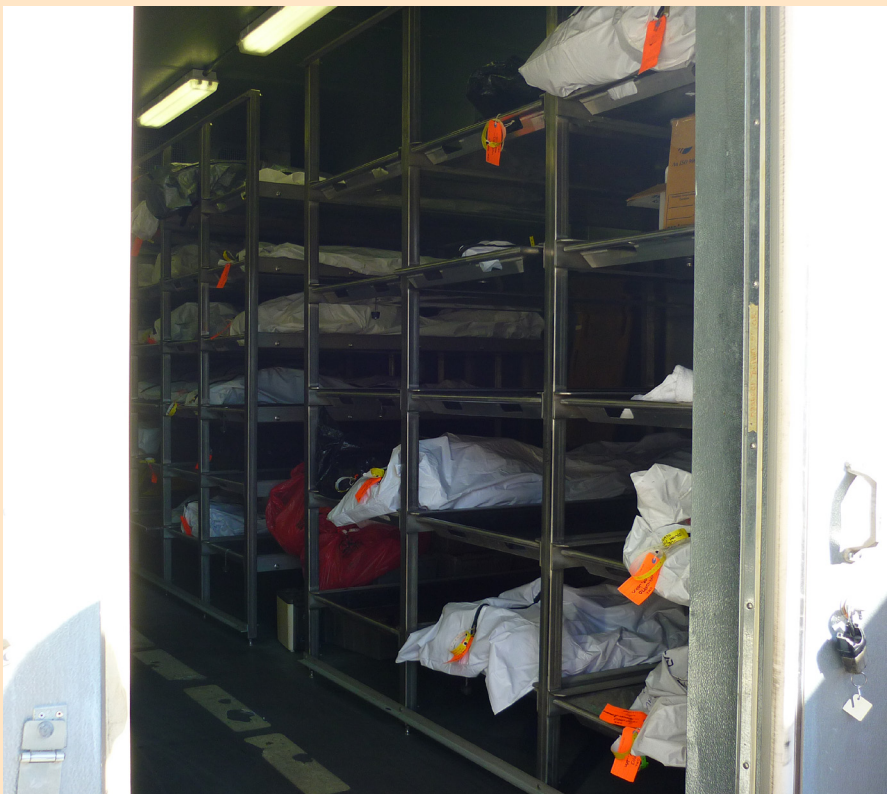
جنیفر پلات، دانشگاه ساسکس، بریتانیا، و نایب رئیس انتشارات انجمن
بین‌المللی جامعه‌شناسی، ۲۰۱۴-۲۰۱۰

حالا که کار وینیتا جواب داده و سیستم جدید جا افتاده، زمان آن فرارسیده که سردبیر جدیدی به جای او بنشیند و کار برجسته‌ای که او انجام داده را دنبال کند. تغییرات خوب و متنوعی در این مجله صورت گرفته و مطمئناً هنوز جا برای تغییرات بیشتر در آینده وجود دارد. شاید شما دوست داشته باشید که مسئولیت تعیین و اجرای این تغییرات را بر عهده بگیرید یا همکاری را بشناسید که بتواند کار خوبی در این زمینه انجام بدهد. از شما دعوت می‌کنیم که تقاضانامه خود را برای تصدی این منصب، که کار آن از ماه ژوئیه ۲۰۱۳ آغاز می‌شود، برای ما ارسال کنید. برای اطلاع بیشتر از جزئیات، به وبسایت انجمن مراجعه کنید.

بسیاری از اعضای انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی می‌دانند که خانم وینیتا سینه‌ها از سال ۲۰۰۵ سردبیر مجله‌ی الکترونیک انجمن، که ابتدا ISA E-Bulletin نامیده می‌شد و اخیراً به ISA eSymposium تغییر نام داده، بوده است. این تغییر حاکی از عزم ما برای حضور در فضای مجازی در قالب یک وبسایت است تا بتوانیم با خوانندگان خود تعامل بیشتری برقرار کنیم و میزان مشارکت سمعی و بصری «نامکتوب» آنها را بالا ببریم. یکی از این نمونه‌های جالب توجه، کاری است که ظهیر باب‌ر در شماره‌ی اخیر این مجله، با عنوان «تورنتو را اشغال کنید: یک عکس‌نوشته»، انجام داده است.

< صحرای آریزونا تله‌ی مرگی برای مهاجران

امینه فیدان السیو کلو، دانشگاه کالیفرنیا، برکلی، ایالات متحده آمریکا



لحظه‌ای که صدای کلیک دوربین را شنیدم، باید خودم را پرت می‌کردم بیرون، حالت تهوع داشتم. بوی تعفن گندیدگی و تجزیه‌ی انسان در ادامه‌ی روز با من ماند. عکسی که گرفته بودم از یک واحد سردخانه در اداره‌ی پزشکی قانونی در توسان آریزونا بود. کیسه‌های سفید، باقی‌مانده‌ی چند جین انسان را نگه داشته بودند که متعلق به مهاجران غیرقانونی زن، مرد و بچه بود که در «صحرای مرگ‌بار» جنوب آریزونا، در حالی که تلاش می‌کردند وارد ایالات متحده شوند، مرده بودند.

عکس، تعامل دولت با یک جمعیت «ناخواسته»، در زندگی و در مرگ را به نمایش می‌گذارد. نظامی‌سازی سیستماتیک مرزها که از اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ ایجاد شد، مهاجرین غیرقانونی را از مناطق شهری دور به این بخش‌های ایزوله و متخاصم همچون صحرای آریزونا سوق می‌دهد و به این مسیرهای باریک هدایت می‌کند. اگر گذرکنندگان بتوانند زنده بمانند و به مقصد برسند، در ایالات متحده «در قفس» باقی خواهند ماند؛ به‌خاطر خطر دستگیری یا مرگ در صحرا، نمی‌توانند عزیزانشان را که در کشورهای خاستگاهشان هستند ببینند. همزمان، حضورشان در ایالات متحده غیرقانونی تلقی خواهد شد و زندگی روزمره با احتمال اخراج شدن و جدایی از خانواده تهدید می‌گردد.

اما اگر مهاجران بمیرند، دولت به شیوه‌ای مؤثر اجازه می‌دهد که آنان در ایالات متحده «بمانند». اجسادشان را آژانس‌های گشت مرزی با ون‌های چهار چرخ به اداره‌ی پزشکی قانونی منتقل می‌کنند. آنجا، متعلقات شخصی باقی‌مانده‌ها، به‌دقت برای تشخیص هویت زیر

برچسب می‌خورند و مشخص می‌شوند و اجازه داده می‌شود که در جای خنکی بنشینند. دولت پول‌ها را برای انتقال آنان، نگهداریشان، بررسی آنان، و در آخر، اگر هرگز تشخیص هویت داده نشوند، دفنشان توسط یک کمپانی طرف قرارداد در بخش دولتی گورستان محلی، سرازیر می‌کند. چیزی که دولت منابعش را برای آن سرازیر نمی‌کند جلوگیری از این مرگ‌ها به‌طور کلی است. ■

و رو می‌شود، پوست مومیایی شده‌شان برای [یافتن] تاتو در معرض اسکن مادون قرمز قرار می‌گیرد، ساختار دندان‌ها و استخوان‌هایشان برای [یافتن] اعمال جراحی و دیگر جنبه‌های مشخص و متمایز آزمایش می‌شود. هر اطلاعاتی به صورت سه‌جانبه با مشاوران خارجی و سازمان‌های بشردوستانه، که ممکن است با خانواده‌هایی که عزیزانشان را گم کرده‌اند در تماس باشند، در میان گذاشته می‌شود. در همین حین، باقی‌مانده‌ها با نام‌های مستعاری همچون «جان» یا «جین دوو»، گاهی «جان/جین دوو» وقتی که باقی‌مانده‌ها آنچنان به وسیله‌ی صحرا ساییده شده و از بین رفته‌اند که جنسیتشان تشخیص‌دانی نیست،